

# نظم نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش ایالات متحده برای رهبری جهان

○ نوشته: دکتر هوشنگ امیر احمدی

رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه در دانشگاه Rutgers

● ترجمه: سیروس سعیدی

(بخش اول)

## ۱- مقدمه

روز دوم اوت ۱۹۹۰، عراق کشور بسیار کوچک کویت را پس از حمله، به خاک خود ملحق ساخت و ادعای تاریخی خویش بر آن سرزمین را نخستین دلیل تهاجم خود شمرد. ایالات متحده نیز با اعزام یک نیروی معظم ۲۰۰/۰۰۰ نفری به منطقه، به منظور ایجاد «سپر صحرا» در برابر تهاجم احتمالی عراق به عربستان سعودی، تقریباً بلادرنگ از خود واکنش نشان داد. علاوه بر این، جرج بوش، رئیس جمهور ایالات متحده، چه در سازمان ملل و چه در محل، یعنی در صحرای عربستان، ائتلاف عظیمی علیه عراق ترتیب داد که تا حد زیادی رنگ غریبی داشت. ایالات متحده متعاقباً تعداد نیروهای خود را به ۵۰۰۰۰ نفر رساند و اعلام کرد که مأموریت آنها اساساً جنبه «تهاجمی» دارد. در این اثنا، در شورای امنیت سازمان ملل متحد دوازده قطعنامه علیه عراق به تصویب رسید که در تاریخ ۴۶ ساله شورا رویدادی بی سابقه بود. قطعنامه های مذکور درخواستهایی را مطرح و شرایط گوناگونی به عراق تحمیل کرد، از جمله خروج کامل و بی قید و شرط از کویت، مجازاتهای اقتصادی، محاصره نظامی و پرداخت غرامت خسارات وارده به کویت.

آخرین قطعنامه ای که پیش از شروع جنگ به تصویب رسید استفاده از «کلیه وسایل لازم» را علیه عراق، در صورت عدم خروج از کویت تا تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱، مجاز می شمرد. با انقضای مهلت مقرر و عدم تمکین عراق، نیروهای چند ملیتی تحت رهبری آمریکا حملات هوایی ویرانگر خود را به عراق در ۱۶ ژانویه، یعنی کمتر از شش ماه بعد از حمله عراق به کویت، آغاز کردند. در ۲۸ فوریه، پس از حدود ۴۲ روز جنگ هوایی و فقط ۱۰۰ ساعت جنگ زمینی، رئیس جمهور آمریکا با اعلام اینکه کویت آزاد شده، ارتش یک میلیون نفری عراق به حد کافی تضعیف گردیده و سلاحهای دارای قدرت تخریب وسیع آن نابود شده است، جنگ را خاتمه یافته تلقی کرد.

[عملیات] «طوفان صحرا» ایالات متحده موجب ویرانی فاجعه بار عراق و کویت گردید و به محیط زیست منطقه لطمه عظیمی زد. در اوضاع سیاسی از پیش آشفته خاورمیانه نیز دوره نوینی پدید آورد. با آنکه پیامدهای کلی و درازمدت جنگ خلیج فارس تا حد زیادی غیرقابل پیش بینی است، این عقیده عموماً وجود دارد که به هر حال «وضع پیشین خاورمیانه هرگز تجدید نخواهد شد». هم طرفداران [حفظ] وضع موجود و هم کسانی که مایلند این نخستین رویارویی عمده دوره پس از جنگ سرد به تغییرات دموکراتیک بینجامد، این پیش بینی جاافتاده را قبول دارند. غیر از خاورمیانه، خود ایالات متحده قدرتی است که بیش از همه از این بحران تأثیر خواهد پذیرفت. و این نه فقط بدان خاطر است که ایالات متحده حساسترین نقش را در این جنگ ایفا نموده، بلکه همچنین به خاطر آنست که بحران در یک دوره انتقالی در سیاست جهانی رخ داده، در زمانی که دوره جنگ سرد خاتمه یافته بود ولی ماهیت (دوره) جانشین آن تا حد زیادی نامعلوم بود.

در این مقاله توضیح داده خواهد شد که مجموعه پیچیده ای از عوامل، ایالات متحده را به جنگ با عراق واداشت ولی یک عامل مهمتر از همه بود و آن تمایل آمریکا به تعیین شکل دنیای جدید بود. جنگ همچنین برای پایان دادن به انتقاد فزاینده از دولت بوش به خاطر نداشتن تصویری روشن از شیوه جدید رهبری جهانی ایالات متحده و همچنین آنچه که برخی آن را موضع ضد

اسرائیلی [دولت] در منازعه اعراب و اسرائیل نامیده اند، صورت گرفت. بنابراین، هدف اصلی مقاله حاضر نشان دادن دورنمای تمایل آمریکا به رهبری جهان پس از جنگ خلیج فارس و فرآیند مستمر ایجاد نظم نوین جهانی است. راقم این سطور شرح خواهد داد که چطور در صورت عدم تغییر اوضاع داخلی آمریکا در جهت نیل به یک توسعه اجتماعی-اقتصادی پویاتر و جامعتر، ایالات متحده سیادت جهانی نویافته خود را احتمالاً از دست خواهد داد. سیاست داخلی آمریکا نیز ممکن است محدودیتهایی برای رهبری آمریکا در دهه ۱۹۹۰ ایجاد کند. سایر محدودیتهای عمده از نیروهای خارج از ایالات متحده، از جمله از دنیای نوین چند قطبی ناشی می شوند، نیروهایی که از سودمندی و مقبولیت نیروی تهاجمی می کاهند و الگوی جدیدی برای رهبری و تغییر اجتماعی ارائه می کنند. پیروزی نظامی در جنگ خلیج فارس و فروپاشی امپراطوری شوروی وضع موجود را چندان به نفع ایالات متحده تغییر نخواهد داد.

مقاله حاضر شامل پنج بخش است. در بخش اول، انگیزه های اصلی ایالات متحده برای مداخله نظامی سریع و قاطع در بحران [خلیج فارس] تشریح و نشان داده خواهد شد که تمایل به رهبری جهانی مهمترین انگیزه [امریکا] در شبکه ای از اهداف و منافع مهم دیگر بوده است. در بخش دوم، ترازنامه پیروزیها و شکستهای ایالات متحده بعد از جنگ خلیج فارس ارائه گردیده است. بخش سوم درباره نیروهایی که ممکن است در دهه ۱۹۹۰ و بعد از آن سد راه رهبری جهانی آمریکا شوند، بحث شده است. از جمله درباره ظهور یک جهان چند قطبی و سودمندی کاهنده نیروی [نظامی] تهاجمی. در بخش چهارم از واکنشهای ابرقدرتها در برابر تغییرات مستمر جهانی سخن رفته است. در خاتمه از گفته ها نتیجه گیری شده و توصیه های چندی در مورد سیاستی که باید اتخاذ گردد، ارائه شده است.

## ۲- انگیزه های ایالات متحده در جنگ خلیج فارس

در این بخش درباره انگیزه های عمده ایالات متحده برای مداخله نظامی سریع و قاطع در بحران کویت بحث خواهد شد. تمایل ایالات متحده به رهبری جهان مهمترین انگیزه در میان شبکه ای از اهداف و منافع بوده است. نگارنده معتقد است که این «صلح اجباری امریکایی» جدید با آنکه نشانه تغییر سیاست امریکاست، به معنای قطع رابطه کامل با گذشته نیست. جنگ همچنین برای خاتمه دادن به انتقاد فزاینده از دولت بوش به خاطر عدم ارائه یک الگوی جدید و مشخص برای رهبری جهانی آمریکا و آنچه که موضع ضد اسرائیلی دولت در منازعه اعراب و اسرائیل پنداشته شده صورت گرفت. دیگر اینکه ایالات متحده به نحو فزاینده ای نگران تغییر موازنه قدرت در خاورمیانه بود. عراق کمی بیش از اندازه امنیت دوستان آمریکا در منطقه، خصوصاً اسرائیل، را تهدید می کرد. علاوه بر این، نگرانیهای جدید یا مزمن دیگری وجود داشت: نفت، سرمایه های نفتی و آینده اتحادیه غرب. این قبیل نگرانیها در اظهارات مقامات امریکایی در حین بحران، چه قبل و چه بعد از جنگ، انعکاس یافته است.

بیش از هر چیز، رئیس جمهور ایالات متحده برای پاسخ سریع و قاطع خود [به عراق] چهار دلیل ذکر کرد: از بین بردن تجاوز، امنیت عربستان سعودی و

## سیاسی-اقتصادی

بوش همچنین خاطرنشان ساخت که دامنه تأثیر جنگ خلیج فارس، بسیار فراتر از تعیین شکل نظم نوین خاورمیانه خواهد بود. او خطاب به امریکاییان گفت: «موفقیت ما در خلیج فارس نه فقط به نظم نوین جهانی مطلوب ما بلکه به رسالت ما در کشور خودمان نیز شکل خواهد داد.» او نظم نوین جهانی را چنین تعریف کرد: «جهانی که در آن اصول عدالت و انصاف ضعیف را از قوی ایمن خواهد داشت؛ جهانی که در آن سازمان ملل متحد، رها گشته از بن بست جنگ سرد، آماده خواهد بود تا به آرزوی دیرینه بنیانگذاران آن جامعه عمل بپوشاند؛ جهانی که در آن آزادی و احترام به حقوق انسانی نزد همه ملت‌ها منزلت خواهد یافت. جنگ خلیج فارس این دنیای جدید را برای نخستین بار در بوته آزمایش نهاد. هم‌میهنان، ما از این بوته آزمایش سربلند بیرون آمدیم.» رئیس جمهور بوش سپس از برنامه کار خود بمنظور «زمینه‌سازی برای قرن امریکایی آینده» سخن گفت.<sup>۲</sup>

این «بینش نوین» و این اهداف با منافع سنتی ایالات متحده در منطقه و با بینش سنتی آن در مورد نظم جهانی چه تفاوتی دارند؟ برای دستیابی به پاسخی هوشمندانه نخست باید نظری به تاریخچه سیاست امریکا در خاورمیانه بیفکنیم. این سیاست، بنا به سنت، بر ارکان چهارگانه زیر استوار بوده است: (۱) جلوگیری از به اصطلاح توسعه طلبی شوروی؛ (۲) تضمین جریان نفت ارزان به سوی غرب؛ (۳) حمایت از امنیت اسرائیل؛ و (۴) حفظ وضع موجود از طریق حمایت از حکومت‌های محافظه کار و ضد کمونیست. با این وجود، اصل الهام بخش سیاست امریکا همان «تهدید شوروی» برای رفاه جهان سرمایه داری و امنیت ملی ایالات متحده بوده است. کارتر، رئیس جمهور پیشین امریکا، پس از انقلاب ۱۹۷۹ ایران و مداخله نظامی شوروی در افغانستان اظهار داشت که منطقه خاورمیانه در حوزه «منافع حیاتی» ایالات متحده قرار دارد. این نظریه هنوز راهنمای سیاست ایالات متحده در خاورمیانه است ولی عناصر متشکله منافع حیاتی [امریکا] در حال تغییر می‌باشد.

به طور اخص، در دوره بعد از جنگ سرد که خطر شوروی کاهش یافته، مسأله نفت و رویارویی با قدرتهای منطقه‌ای که احساسات خصمانه نسبت به امریکا دارند، در کانون توجه سیاست ایالات متحده در خاورمیانه قرار گرفته است. این به معنای آزمایش الگوی جدید رهبری جهانی امریکا در دوره پس از جنگ نیز تلقی گردیده، دوره‌ای که ابرقدرت دیگر صحنه را موقتاً ترک نموده است. همچنین، به طوری که از گفتگوهای مربوط به ایجاد یک نظام نوین در امنیت منطقه‌ای برمی‌آید، ما شاهد نوعی بازگشت تدریجی به «نظریه نیکسون» هستیم، نظریه‌ای که به موجب آن دوستان امریکا در خاورمیانه، با مشارکت جنبی ایالات متحده، نقش رهبری را در منطقه ایفا خواهند نمود. طبق «نظریه کارتر» که اساساً بر مفهوم «توازن قدرت» استوار بود، ایالات متحده برای مقابله با تهدید خارجی (یعنی تهدید شوروی و در مقیاس کوچکتر تهدیدی که از ناحیه ایران متوجه کشورهای عرب ثروتمند همجوار آن در خلیج فارس بود)، می‌بایست مستقیماً دست به مداخله نظامی بزند. از سوی دیگر، نظریه نیکسون برای حفظ نظم و آرامش در خلیج فارس خواستار اتکاء به قدرتهای منطقه‌ای (امریالیستهای کوچک) نظیر شاه پیشین ایران بود و اساس آن را مقاصد برتری جویانه تشکیل می‌داد.

استراتژی «جلوگیری» در اثر اجرای سیاستهای میخائیل گورباچف، یعنی برسترویکا [بازسازی اقتصادی] و گلاسنوست [فضای باز سیاسی]، فروپاشی حکومت‌های به اصطلاح سوسیالیست اروپای شرقی و انحلال پیمان ورشو تدریجاً تغییر کرد. ایالات متحده دیگر به این عقیده خاص دوران جنگ سرد که اتحاد شوروی [سابق] تهدیدی برای ایران، نفت خاورمیانه و سایر کشورهای دوست امریکا محسوب می‌شود، پایبند نیست و دولت بوش از اوایل سال ۱۹۹۰ به بعد آن را مردود شناخته است.<sup>۳</sup> حتی پیش از این تاریخ نیز بوش اظهار داشته بود که «اکنون هدف ایالات متحده خیلی بزرگتر از صرف جلوگیری از توسعه طلبی شوروی است. ما در صددیم اتحاد شوروی را به جامعه بین‌المللی وارد کنیم»<sup>۴</sup>. همکاری بیسابقه میان ایالات متحده و شوروی در جریان بحران کویت، جنگ با عراق و همچنین در دوره پس از جنگ نظر سیاستمداران آمریکا را مبنی بر اینکه اتحاد شوروی دیگر تهدیدی برای خاورمیانه محسوب نمی‌گردد، بیش از پیش تقویت نمود.



شیخ نشینهای خلیج فارس، برقراری حکومت آل صباح و ایمنی امریکاییهای مقیم منطقه.<sup>۳</sup> او بعداً عامل نفت، «راه و روش زندگی امریکایی»، خطر صدام حسین برای اسرائیل و صلح جهانی (با اشاره به سلاح‌های دارای قدرت تخریب وسیع عراق و موشک‌هایی که می‌توانند حامل آنها باشند) و سرانجام ایجاد «نظم نوین جهانی» را به ادلایل فوق‌الذکر افزود. سایر مقامات بلندپایه امریکا، از جمله جیمز بیکر، وزیر امور خارجه نیز دلایل مشابهی را ذکر کردند.

بیکر در سخنرانی ۲۹ اکتبر ۱۹۹۰ خود در شورای امور جهانی لوس آنجلس اظهار داشت که تجاوز صدام حسین «صلح جهان را به مخاطره افکنده»، «یک خطر منطقه‌ای است» و «اقتصاد جهانی» را که به «دسترسی امن به منابع سوختی خلیج فارس» یعنی نفت وابسته می‌باشد، «در معرض خطر قرار داده است»<sup>۴</sup> آقای بیکر در فرصتهای دیگری اظهار داشت که جنگ خلیج فارس برای [حفظ] «مشاغل»، «درآمد» و «سطح زندگی» امریکاییها صورت می‌گیرد.<sup>۵</sup> پس از نیل به پیروزی، بوش تصویری را که از نظم نوین خاورمیانه داشت در چهار هدف زیر خلاصه نمود: نخست، «ایجاد ترتیبات امنیتی مشترک در منطقه» که مفهوم آن «مشارکت امریکا در تمرینات نظامی مشترک نیروهای زمینی و هوایی» و «حضور مؤثر نیروی دریایی ایالات متحده در منطقه» می‌باشد؛ دوم، «نظارت بر گسترش سلاح‌های دارای قدرت تخریب وسیع و موشک‌های حامل آنها»؛ سوم، ایجاد فرصتهای نوین برای صلح و ثبات در خاورمیانه از طریق پایان دادن به منازعه اعراب و اسرائیل و حل مسأله فلسطین که به نظر بوش قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد و اصل «زمین در برابر صلح» باید اساس آن باشد؛ چهارم، «حمایت از توسعه اقتصادی برای نیل به صلح و پیشرفت» و «آزادی و رونق اقتصادی برای تمام ملل منطقه»<sup>۶</sup>. شایان توجه است که دو مسأله از فوری‌ترین مسائل منطقه، یعنی نابرابری شدید ثروت و درآمد چه در میان کشورهای منطقه و چه در بین آحاد مردم هر یک از آن کشورها و همچنین فقدان دموکراسی سیاسی، در برنامه رئیس جمهور ایالات متحده برای این منطقه آشوب زده مطرح نگردیده بود.

رئیس جمهور آمریکا در سخنرانی ۹ اکتبر ۱۹۹۰ خود در چهل و پنجمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد سیاست «جلوگیری» را عقیده‌ای منسوخ شمرد و تلویحا از یک برخورد هوشیارانه‌تر و مصالحه‌جویانه‌تر با مسأله روابط ایالات متحده و شوروی سخن به میان آورد. این طرز فکر جدید در جریان بحران کویت و ملاقاتهای معدود گورباچف و بوش تدریجا قوت گرفت. «نیویورک تایمز» در یکی از سرمقاله‌های خود نوشت که «دو ابرقدرت» پس از ملاقات ۱۹۹۱ سران در مسکو، «متحد» یکدیگر خواهند شد.<sup>۱۱</sup>

سیاستگذاران ایالات متحده در گزینش این جهت نوین و متهورانه محق بوده‌اند. تغییرات حاصله در تفکر بین‌المللی شوروی آشکارا جنبه اساسی دارد و بر تجدید نظرهای عمیق و منبعت از بحرانهای عمیق اقتصادی و سیاسی کشور مبتنی است نه بر تجدیدنظریهای مصلحتی.

آسیب‌پذیری غرب از لحاظ جریان نفت ارزان، بدو ناشی از تهدید شوروی بود و نتیجتاً یک بعد نظامی و ایدئولوژیک داشت. با این وجود، پس از زوال ایدئولوژی جنگ سرد، ایالات متحده به وجود تهدید منطقه‌ای جدیدی نسبت به منافع خود پی برد:

قدرتهای منطقه‌ای نظیر ایران و عراق که نسبت به ایالات متحده خصومت می‌ورزیدند و بنا به ادعا، بالقوه می‌توانستند کنترل تولید نفت اوپک را به دست بگیرند و بدون التفات به عربستان سعودی و متحدین آن در خلیج فارس قیمت‌گذاری کنند یا اینکه وضع موجود را به ضرر ایالات متحده بی‌ثبات سازند. در نظر آمریکا، این تهدید خاصه از آن جهت جدی است که ذخایر نفتی خاورمیانه بیش از سایر ذخایر جهان دوام خواهد آورد و هزینه تولید (نفت در آن منطقه) ارزانتر از سایر جاهاست. این وابستگی به ذخایر نفت خلیج فارس باید از دیدگاه افزایش پیش‌بینی شده تقاضای نفت در غرب و جهان نیز نگریسته شود.<sup>۱۲</sup> در این اثنا، اقتصاد بیمار آمریکا به دلیل کسری بودجه مزمن، عدم موازنه بازرگانی، بحران وامها و اندوخته‌ها و بدهی عمومی عظیم خود بیش از پیش در برابر افزایش قیمت نفت و سایر لطمات خارجی غیر منتظره آسیب‌پذیر شده است.<sup>۱۳</sup> بنابراین، تعجبی ندارد که «منافع حیاتی» ایالات متحده در خاورمیانه به نحو فزاینده‌ای با تأمین جریان مداوم نفت ارزان، از طریق حفظ موضع برتر عربستان سعودی در اوپک، یکی پنداشته شود. واکنش شدید دولت بوش در برابر بحران کویت تا حدی بر مبنای این نگرانی قابل توجیه است.<sup>۱۴</sup> با این وجود، در مورد تهدیدی که متوجه جریان نفت ارزان است، مبالغه شده است. به عنوان مثال، حتی پیش از آنکه جنگ خلیج فارس عراق را ویران سازد، اقتصاد آن کشور به دلیل جنگ با ایران ورشکسته بود و به دشواری می‌توانست از «سلاح نفت» علیه غرب - یعنی مشتری اصلی نفت عراق - استفاده کند. برعکس، عراق برای حفظ ارتش عظیم و وابسته خود، برای واردات مواد غذایی و بازسازی اقتصاد کشور که در اثر جنگ نابود شده بود، به فروش هرچه بیشتر نفت نیاز داشت (و اکنون نیز شدیداً به آن نیاز دارد). این واقعیت در مورد سایر کشورهای خاورمیانه نیز صادق است، خصوصاً در مورد کشورهایی که کم‌وبیش نسبت به ایالات متحده خصومت می‌ورزند. کشورهای نامبرده برای تولید بیشتر رقابت می‌کنند و مشکل اصلی اوپک در دهه اخیر تنظیم مقدار تولید اضافی بوده است. در واقع فقط کشورهای متمایل به غرب خلیج فارس هستند که به دلیل ذخایر بولی عظیم خود احتمالاً قادرند چند صباحی بدون تولید نفت زندگی کنند. علاوه بر این، حتی امتناع عراق از فروش نفت خود تأثیر مهمی بر بازار نفت نخواهد گذاشت. همانطور که «دوگ پاندو» خاطر نشان ساخته، «حتی در صورتی که صدام حسین خلیج فارس را تصرف کند و امپراطوری خود را در عرض قرن آینده در آنجا بنا نهد، باز هرگز آن کنترلی را که غالباً رقم ۵۰٪ ذکر می‌شود، اعمال نخواهد کرد.<sup>۱۵</sup> همچنین باید توجه داشت که از اوت ۱۹۹۰ به بعد، جریان نفت کویت و عراق به سوی غرب قطع شده بود ولی این امر تأثیر اندکی بر ذخایر نفتی جهان و قیمتها داشت، جز نوسان کوتاه مدت قیمتها که ناشی از معاملات احتکاری بود.

تجربه دهه ۱۹۸۰ همچنین نشان می‌دهد که قیمتهای اوپک در وهله اول نه از طریق انحصار قیمت‌گذاری بلکه به وسیله نیروهای بازار و خصوصاً میزان تقاضا تعیین می‌شود. این قیمتها به نحو فزاینده‌ای نسبت به ساختار و سطح

تقاضا در غرب و ژاپن حساس شده است. نتیجتاً، مازاد نفت ناشی از تولید بیش از حد عربستان سعودی و عراق در سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰ نتوانست مانع افزایش قابل ملاحظه قیمت نفت شود، حال آنکه یک مازاد کمتر در سالهای ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ که سعودیها و کویتیها عامل آن بودند، قیمت نفت اوپک در سال ۱۹۸۶ را تا حد چشمگیری کاهش داد. به خلاف آنچه که بسیاری می‌پندارند، اوپک، در دهه ۱۹۸۰، بیشتر نرخ‌پذیر بوده است تا نرخ‌گذار.

علاوه بر این، هیچیک از کشورهای خاورمیانه، از جمله عراق و عربستان سعودی، نمی‌تواند به تنهایی بازار نفت را در آینده نزدیک تحت تأثیر قرار دهد. شرط استفاده مؤثر از سلاح نفت آن است که حداقل سه یا حتی چهار تولیدکننده عمده اوپک اقدامات خود را هماهنگ سازند و سایر اعضا را نیز مرعوب نمایند. واقعیات سیاسی و اقتصادی خاورمیانه وقوع چنین امری را ناممکن خواهد ساخت. نشست ژوئیه (۱۹۹۰) اوپک از آن جهت توانست قیمت نفت را افزایش دهد که عراق کویت را به اعمال زور تهدید می‌کرد و همچنین بیشتر اعضای اوپک، از جمله عربستان سعودی و ایران، از کاهش شدید قیمتهای نفت در ماههای گذشته ناراحت بودند و می‌خواستند «نفت در چند سال آینده قیمتهای بالاتری داشته باشد»<sup>۱۶</sup> قیمت نفت به بشکه‌ای ۱۳ دلار کاهش یافته بود، حال آنکه قیمت پایه اوپک بشکه‌ای ۱۸ دلار بود. کاهش شدید قیمتها نگرانی دولت بوش و شرکتهای نفتی آمریکایی را نیز که از قیمت رسمی اوپک در آن موقع خوشنود بودند برانگیخت.<sup>۱۷</sup> در دوره پس از جنگ خلیج فارس، در آن موقع خوشنود بودند برانگیخت.<sup>۱۸</sup> (نزدیک به قیمتهای اوپک) رسیده و ایالات متحده سعی نکرده است که از قدرت نیافته خود برای واداشتن اوپک

● **صدام حسین فکر می‌کرد شاید بتواند جای اسرائیل را بعنوان «پشتوانه استراتژیک آمریکا» در منطقه بگیرد و رهبر جهان عرب شود. ولی برای ایالات متحده انتخاب میان اسرائیل و عراق آسان بود.**

● **جنگ خلیج فارس از یک نظر برای ایالات متحده آمریکا خفت‌انگیز بود زیرا آمریکائیها برای نخستین بار به صورت «مزدورانی از ماورای بحار» جلوه‌گر شدند که در برابر دریافت پول، منافع غرب و ژاپن را حفظ می‌کردند.**

به کاهش قیمتها استفاده کند.

این نکته را نیز باید به یاد داشت که طی چنددهه اخیر، هرگاه نیروهای غربی برای تأمین جریان مداوم نفت ارزان دست به مداخله زده‌اند، دقیقاً نتیجه معکوس حاصل شده و نفت کمتری با قیمتهای سرسام آور (به سوی غرب) جریان یافته است. بحران کویت و آنچه که اصطلاحاً جنگ نفتکشها نامیده شد، تازه‌ترین مصادیق این واقعیتند. اتفاقاً ایالات متحده (که برای تأمین کمتر از ۱۰ درصد سوخت خود به خاورمیانه وابسته است) بسیار کمتر از دیگر اعضای «سازمان همکاری اقتصادی و توسعه» در برابر قطع جریان نفت از منطقه آسیب‌پذیر است. به عنوان مثال، اروپا و ژاپن بیش از ۵۰ درصد نفت خود را از منطقه خاورمیانه وارد می‌کنند. ایالات متحده همچنین می‌تواند بر تولید نفت خود بیفزاید (کاری که ژاپن و اروپای غربی نمی‌توانند بکنند) و مثل اواخر دهه ۱۹۷۰، حکومتهای محافظه‌کار را تشویق نماید. این شاید در مقایسه با کنترل نفت خاورمیانه یا حمایت از پادشاهان، شیوخ و امرای غیردموکرات منطقه خلیج فارس که از پول نفت ثروت اندوخته‌اند، سیاست سوختی عاقلانه‌تری باشد.

از آنچه آمد می‌توان چنین نتیجه گرفت که گرچه ایالات متحده در باره نفت خلیج فارس بسیار نگران است، با این وجود منشأ نگرانی آن فقط تا حدی به اقتصاد خود آمریکا مربوط می‌شود. علاوه بر این، ایالات متحده از افزایش شدید قیمتهای اوپک یا از کاربرد نفت به عنوان یک سلاح سیاسی از سوی یکی از اعضای اوپک یا از کاهش شدید ذخایر نفت جهان نگرانی چندانی ندارد. بنابراین، منشأ نگرانی دولت بوش در مورد نفت و «راه و رسم زندگی



دلایل متعددی برای این تغییر سیاست وجود دارد. از دید آمریکا و اسرائیل، جنگ خلیج فارس با انهدام ارتش عراق موجب تقویت امنیت اسرائیل گردید. به طور کلی، اسرائیلی‌ها از رئیس‌جمهور آمریکا به خاطر جنگ، حمایت رایگان با موشک‌های پاتریوت و کمک نظامی و مالی فزاینده آمریکا بعد از جنگ بسیار راضی هستند. حتی پیش از اتمام جنگ خلیج فارس، اسرائیلی‌ها «یک صورت حساب ۱۳ میلیارد دلاری به ایالات متحده تسلیم کردند»<sup>۱۹</sup>. حداقل یک دشمن بالقوه نیرومند دیگر اسرائیل، یعنی سوریه، اکنون در اردوی ایالات متحده قرار دارد و با اینکه می‌توان آن را بیطرف پنداشت. گذشت‌های حافظ اسد و پذیرش طرح مصالحه ایالات متحده برای برگزاری یک کنفرانس صلح منطقه‌ای از این دیدگاه باید نگریسته شود.<sup>۲۰</sup> سایر کشورهای عضو اتحاد علیه عراق نیز امتیازات مشابهی داده و تقاضا کرده‌اند که ایالات متحده با حل مسأله منازعه اعراب و اسرائیل و مسأله فلسطین عمل آنها را پاداش دهد. ایالات متحده نمی‌تواند خواست آنها را نادیده بگیرد زیرا این تقاضا مبین آسیب‌پذیری کشورهای مذکور در برابر فشارهای فزاینده داخلی و تدریجی اسلامی است.

در جریان بحران کویت و هنگامی که شورای امنیت مرتباً علیه عراق قطعنامه صادر می‌کرد نیز فشارهای فزاینده بین‌المللی بر ایالات متحده مشهود بود. این «یک بام و دو هوا بودن»، پیشاپیش در شمار انتقاداتی بود که از مذاکرات سیاسی جدید سازمان ملل با ایالات متحده به عمل می‌آمد. ضمناً این نخستین بار بود که ایالات متحده درست در کانون منازعه اعراب و اسرائیل قرار می‌گرفت. همه حملات متقابل آتی متوجه ایالات متحده خواهد بود و این مایه نگرانی و اشنگتن شده است.

دولت بوش همچنین دریافته است که به دلیل سلب مؤثر حمایت شوروی از کشورهای عربی وابسته [به مسکو] و همچنین به دلیل تشمت کامل کشورهای عربی، چه در حال حاضر و چه در آینده هیچگونه تهدید مهمی متوجه امنیت اسرائیل نخواهد شد. در واقع، تنها نیرویی که امنیت اسرائیل را تهدید می‌کند، فلسطینی‌های ساکن ساحل غربی [رود اردن] و غزه هستند که از نظر نظامی به دشواری می‌توان آن‌ها را مجهز به «تکنولوژی پیشرفته» به شمار آورد. نهضت انتفاضه در مناطق اخیرالذکر بنیادهای سیاست اسرائیل را متزلزل ساخته و مشروعیت حکومت آن را چه در داخل و چه در خارج خدشه دار ساخته است.<sup>۲۱</sup> علاوه بر این، اگر قرار باشد در خاورمیانه «نظم نوین» به رهبری ایالات متحده برقرار گردد، منازعه اعراب و اسرائیل و مسأله فلسطین لاجرم باید حل شود. ایالات متحده نمی‌تواند در عین حفظ کشور کوچک اسرائیل که اهمیت

آمریکایی باید در جای دیگری نهفته باشد. به طور اخص، سلطه ایالات متحده بر ذخایر نفت در دهه ۱۹۹۰ و بعد از آن، این کشور را قادر خواهد ساخت که اقتصاد جهان و همچنین، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، اقتصاد دو رقیب نیرومند آن کشور یعنی ژاپن و آلمان را کنترل کند. از این دیدگاه، نفت وسیله جدیدی برای تحقق خواست ایالات متحده در مورد رهبری جهانی می‌باشد و نتیجتاً بیش از همیشه برای ایالات متحده اهمیت حیاتی دارد.

ماهیت مشکل اسرائیل برای سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده نیز در حال تغییر است. در حالی که موضوع امنیت همچنان مایه نگرانی است، سیاستگذاران به امید یافتن یک راه حل قابل قبول برای نیل به صلح، توجه خود را به کاهش تنش میان اعراب و اسرائیل معطوف داشته‌اند. آقای بیکر، وزیر خارجه آمریکا، قبلاً در سخنرانی ماه مه ۱۹۸۹ خود در برابر کمیته امور دولتی آمریکا - اسرائیل (گروه هوادار اسرائیل) از اسرائیل خواست که «فکر غیر واقع‌بینانه اسرائیل بزرگ را برای همیشه کنار بگذارد»<sup>۲۲</sup> هنگام اوج گیری بحران کویت، رئیس‌جمهور آمریکا در سخنرانی ۹ اکتبر ۱۹۹۰ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد بر ضرورت یافتن راه حل مسأله فلسطین تأکید ورزید. همچنین، ایالات متحده دوبار طی همان ماه، همراه با سایر اعضای شورای امنیت، اسرائیل را به خاطر بدرفتاری با فلسطینی‌ها و عدم همکاری با سازمان ملل متحد محکوم کرد<sup>۲۳</sup>.

ایالات متحده علاوه بر نگرانی از اینکه مبدا منازعه اعراب و اسرائیل دلیلی برای گسسته شدن اتحاد علیه عراق گردد، نگران مسأله فلسطین نیز بود. این واقعیت که مخالفت ایالات متحده با مرتبط ساختن مسائل کویت و فلسطین به یکدیگر بمعنای مخالفت با یافتن راه حل مسأله فلسطین نیست، در دوره بعد از جنگ خلیج فارس آشکار شد، زمانی که نحوه برخورد ایالات متحده با منازعه اعراب و اسرائیل بیش از پیش مشهود گشت. همان گونه که خاطر نشان شد، طرح ۴ ماده‌ای رئیس‌جمهور آمریکا برای خاورمیانه بعد از جنگ خلیج فارس شامل اعلام سیاست مهم در مورد مسأله فلسطین و منازعه اعراب و اسرائیل بود. بوش تأکید کرد که راه حل مسأله باید بر قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد و اصل «زمین در برابر صلح» استوار باشد. چند صباحی بعد از جنگ خلیج فارس، وزیر خارجه ایالات متحده رفت و آمدهای سیاسی خود به کشورهای منطقه را آغاز کرد و هدف اصلیش اتخاذ تدابیر اطمینان بخش و برگزاری یک کنفرانس صلح منطقه‌ای بود. دیپلماسی نوین آمریکا قبلاً در اکتبر ۱۹۹۱ موفق شده بود طرفین منازعه را در کنفرانس صلحی که بیشتر جنبه تشریفاتی داشت گرد هم بیاورد.

«سوق الجیشی» آن پس از جنگ خلیج فارس مورد بحث قرار گرفته است، خود را رهبر نوین جهان بدانند؛ احتمالاً مصر از هم اکنون در منطقه، مقام ممتاز اسرائیل را از آن خود ساخته است.<sup>۲۷</sup>

اهمیت استراتژیکی فزاینده نفت، ایالات متحده را ناگزیر می سازد که پیمان اتحاد خود با کشورهای خلیج فارس را بیش از پیش تقویت کند. سرانجام اینکه، برای دستیابی به مقام رهبری جهان، رقابت اقتصادی فزاینده بین المللی از آنچنان اهمیتی برخوردار است که آمریکاییها را بیش از پیش به تحکیم روابط دوستانه خود با ملل عرب علاقمند ساخته است. از این نظر، حل مسأله اعراب - اسرائیل نیز یکی از اجزای لازم تلاش آمریکا برای انیل به مقام رهبری جهان است. یکی از جنبه های سیاست ایالات متحده در خاورمیانه که باید تغییر چشمگیر یابد، حمایت آمریکا از حکومت های استبدادی و محافظه کاری است که اقدامات مستبدانه خود را در پس سیاست به اصطلاح متمایل به آمریکایی خویش پنهان می کنند. جای شگفتی نیست که پشتیبانی از حکومت سعودی و استقرار مجدد حکومت خاندان آل صباح در کویت جزء اهداف چهارگانه ای بود که رئیس جمهور بوش هنگام اعزام نیروهای آمریکا به عربستان اعلام نمود. جالب توجه آنکه تقریباً همه کشورهای عربی که جانب حکومت آزادمنش ایالات متحده را گرفتند خود کامه و ناقض حقوق بشر بودند. عربستان سعودی، شیخ نشینهای خلیج فارس، مراکش، مصر و سوریه در شمار این حکومتها قرار داشتند. در جهت کاملاً متضاد آن نیز بیشتر کشورهای عربی که با حکومت غیر دموکراتیک عراق اظهار همدردی کردند، در سالهای اخیر برخی تغییرات دموکراتیک را تجربه کرده بودند. این حکومتها عبارتند از اردن، تونس، یمن و الجزایر. به نوشته نیویورک تایمز، عربستان سعودی، امیرنشین کویت و امارات متحده عربی «حکومت های پادشاهی فئودالی» هستند.<sup>۲۸</sup>

پادشاهی عربستان سعودی فاقد قانون اساسی است و به زنان اجازه راندگی نمی دهد. کویت نیز یک حکومت آزادمنش نیست. فرآیند پارلمانی متزلزل آن کشور سرانجام با انحلال مجلس کویت از سوی الصباح، امیرکنونی کویت، کاملاً متوقف شد. اقدامات مستبدانه امیر کویت در دوره بعد از جنگ، دولت بوش را که به برقراری سلطنت آل صباح کمک نموده، پریشان خاطر ساخته است. به نوشته نیویورک تایمز، سخن گفتن از «کویت آزاد شده» نوعی «خودستایی» است.<sup>۲۹</sup>

متأسفانه، در دوره شدیداً ناپایدار پس از جنگ سرد، حکومت های غیر دموکراتیک فوق یکی از اجزای متشکله و حیاتی سیاست جدید آمریکا در مورد نفت، روابط اعراب و اسرائیل، فروش اسلحه و تلاش برای نیل به رهبری جهان می باشند. این در حالی است که در آینده قابل پیش بینی، کمونیسیم دیگر تهدیدی جدی محسوب نمی گردد و تغییرات سریع جهانی بقای نیروهای ضد دموکراتیک و ضد اصلاحات را ناممکن خواهد ساخت. اگر تضاد میان ضرورت حفظ این حکومتها و ناسازگاری آنها با نظم نوین جهانی از بین نرود، سیاست خاورمیانه ای ایالات متحده احتمالاً به بن بست انفجار آمیزی منتهی خواهد شد. اینکه ایالات متحده از چه طریق و چه موقع این تناقض را از میان خواهد برد، هنوز تا حد زیادی غیر قابل پیش بینی است. چنانکه از تجربیات گذشته بر می آید، وضع موجود تا هنگامی که مقاومت در برابر تغییر ناممکن گردد، یا اینکه به مانعی جدی در راه رهبری جهانی ایالات متحده تبدیل شود، همچنان حفظ خواهد شد.

اکنون برخی از نگرانیهای سنتی ایالات متحده در مورد خاورمیانه از میان رفته ولی با شروع یک عصر جدید در روابط بین المللی نگرانیهای تازه ای به وجود آمده است. چشمگیرتر از همه آن است که تهدید گروه های کم اهمیت و قدرتهای منطقه ای دارای احساسات خصمانه نسبت به ایالات متحده، جای «تهدید شوروی» را گرفته است. این دو گروه می کوشند نظم جهانی نوظهور پس از جنگ سرد را با تغییر وضع موجود بی ثبات سازند. سخن آقای بیکر، وزیر خارجه آمریکا، مبنی بر اینکه عراق تهدیدی برای صلح جهانی است از همین پیش جدید نسبت به قدرتهای نوظهور منطقه ای ناشی می گردد. او در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا اظهار داشت: «ما به عصری گام می نهیم که در آن هویت های قومی و فرقه ای پراحتی می تواند منشاء خشونت و

منازعات جدید گردد. در عصر حاضر، مخاصمات و تهدیدهای تازه ای می تواند بروز کند زیرا برخی رهبران گمراه می کوشند بیش از پذیرفته شدن اصول اساسی نظم نوین جهانی، سلطه خود را در منطقه برقرار سازند.»<sup>۳۰</sup>

گرچه برخی کشورهای در حال توسعه و کم اهمیت پیشین اکنون نیرومندتر شده اند، مع ذلك ایالات متحده در ادعای خود مبنی بر تهدیدی که از ناحیه این کشورها متوجه منافع آمریکاست، راه مبالغه می پیماید. یکی از دلایل این کار حفظ نوعی حالت بحران به منظور مشروع جلوه دادن استمرار ایدئولوژی مربوط به امنیت ملی است. تصور وجود یک تهدید خارجی، بودجه دفاعی گزافی را که رونق جمعتهای نظامی - صنعتی ایالات متحده به آن بستگی دارد، موجه جلوه می دهد. از این لحاظ عراق یک نمونه است.<sup>۳۱</sup> بیش از هر چیز، افسانه ای که ایالات متحده درباره قدرت نظامی عراق پرداخت، کاملاً واهی از آب در آمد.<sup>۳۲</sup> ارتش «یک میلیون نفری» عراق که به عنوان «چهارمین ارتش بزرگ جهان» معرفی شده بود در کمتر از ۴۲ روز شکست خورد و فقط ۱۰۰ ساعت در جنگ زمینی دوام آورد! عراق در صورت عدم برخورداری از پشتیبانی ایالات متحده، اتحاد شوروی، فرانسه، انگلستان، عربستان سعودی، مصر، کویت و دیگر کشورها، در جنگ با ایران نیز شکست می خورد. این کشورها و خصوصاً ایالات متحده به ساخت و حفظ تجهیزات جنگی و سلاحهای دارای قدرت تخریب وسیع عراق کمک کردند.<sup>۳۳</sup> با وجود چنین حمایتی، در جنگ هشت ساله

● در صورت عدم تغییر اوضاع داخلی آمریکا و برطرف نشدن ناکامیها در جهت نیل به توسعه اجتماعی - اقتصادی پویاتر و جامع تر، ایالات متحده سیادت جهانی نویافته خود را احتمالاً از دست خواهد داد. محدودیت های دیگری نیز ممکن است متوجه رهبری آمریکا در دهه ۱۹۹۰ گردد، منجمله از طرف دنیای نوین چند قطبی و نیروهائی که از سودمندی و مقبولیت نیروهای تهاجمی می کاهند و الگوی جدیدی برای رهبری و تغییر اجتماعی ارائه می کنند.

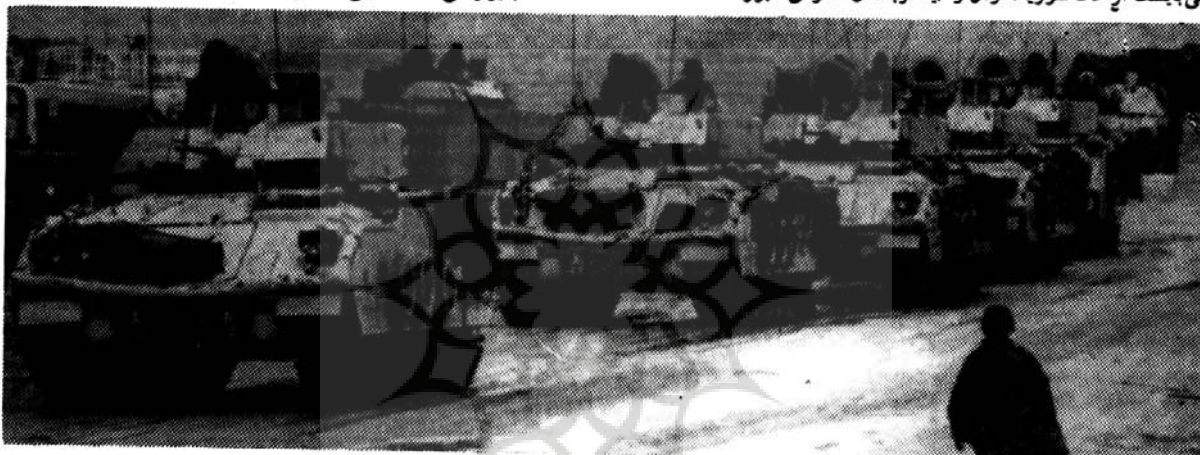
ایران و عراق، مدت تقریباً پنج سال جنگ صرفاً در خاک عراق صورت گرفت و ایران حداقل سه شهر و بندر عمده عراق را در تصرف خود داشت. سوء استفاده صدام حسین از اتباع غربی مقیم عراق و کویت به عنوان «میهنمانان خارجی» یا «سربازان آتشی» مؤید آسیب پذیری شدید عراق در صورت وقوع یک برخورد عمده با ایالات متحده بود. «هیتلر عصر جدید» همچنین به هیچ وجه جرأت نکرد از سلاحهای شیمیایی خود علیه نیروهای تحت رهبری ایالات متحده استفاده کند و تمام شرایطی را که شورای امنیت سازمان ملل به رهبری آمریکا برای آتش بس به عراق تحمیل نمود، پذیرفت. حملات موشکی عراق به اسرائیل اقدام نومیدانه دیگری بود برای درگیر کردن آن کشور در جنگ، به امید کشاندن جنگ به تمام جهان عرب و شاید کشورهای دیگر. ضمناً «دیوانه بغداد» با متقاعد ساختن دشمنان خود به اینکه در عراق بعد از جنگ، وجود او در مقایسه با کردها یا شیعیان شورشی، بیشتر مقرون به صرفه است هوشمندی خود را به اثبات رساند.<sup>۳۴</sup>

قدرت صدام حسین از محبوبیت اولیه او در میان بخش قابل ملاحظه ای از توده های فرزده، نومید و تحقیر شده عرب ناشی می شد. ولی این توده ها که در دنیای متشمت عرب به ۲۱ دسته تقسیم شده و غالباً تحت حکومت های استبدادی به سر می برند برای صدام حسین هوادار وحدت اعراب، به همان اندازه بیفایده بودند که برای جمال عبدالناصر در ۱۹۶۷. بیشتر توده های عرب صدام حسین را به عنوان پیشوای تهدیدستان نمی شناختند. برعکس، همان گونه که در یک برنامه ۶۰ دقیقه ای شبکه تلویزیونی CBS در ۱۱ اوت ۱۹۹۱ نشان داده شد، صدام حسین در شمار ثروتمندترین رهبران جهان قرار دارد، او میلیاردها دلار از

## سیاسی-اقتصادی

نوشته نیویورک تایمز، پیام واشنگتن به بغداد از این قرار بود: «افزایش نیروهای نظامی عراق در مرز آن کشور با کویت مایه نگرانی ایالات متحده است ولی با این وصف آمریکا قصد ندارد در این منازعه مرزی بدون برنده میان همسایگان عرب مداخله کند.»<sup>۳۲</sup> درست یا غلط بودن نظر هواداران فرضیه توطئه در این واقعیت که دولت بوش از بحران کویت به عنوان یک فرصت خداداده برای تاکید مجدد بر قدرت نظامی آمریکا استفاده کرد، تغییری نمی دهد. جای شگفتی نیست که دولت ایالات متحده با صبر کردن برای مؤثر واقع شدن مجازاتها مخالفت می ورزید و از خروج عراق از کویت، پیش از موعد تعیین شده، که به نوشته نیویورک تایمز برای دولت به صورت کابوس درآمده بود، می ترسید.<sup>۳۳</sup> به نوشته «توماس فریدمن»، «مقامات [آمریکا همچنین] نگران بودند که مبادا تمایل طبیعی عربستان سعودی و همسایگان آن به کنار آمدن با عراق، تلاشهایی را که به منظور واداشتن عراق به خروج از کویت از طریق تحریم جهانی خرید نفت عراق و افزایش نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس صورت می گیرد، تضعیف کند.»<sup>۳۴</sup>

از دید واشنگتن عراق می بایست نابود شود و تحت انقیاد اسرائیل در آید، زیرا سلطه عراق [بر منطقه] با سیاست جدید ایالات متحده در قبال منازعه اعراب و اسرائیل منافات داشت و هم عربها و هم اسرائیلی ها را در فرآیند صلح انعطاف ناپذیرتر می ساخت. ولی «هیتلر» باید عجالتاً باقی می ماند تا نوعی



حالت تهدید همچنان حفظ شود. در غیر این صورت، رئیس جمهور آمریکا براحتی نمی توانست بارها در حین بحران، جهان را «مکانی خطرناک و بی ثبات» توصیف کند و نظریه امنیت ملی نیز در دوره پس از جنگ سرد منطق خود را از دست می داد.<sup>۳۵</sup>

«عارضه ویتنام» نیز باید از میان می رفت و روحیه پیروزی و قدرت میهن پرستانه جای آن را می گرفت. جنگ خلیج فارس همچنین نشان داد که ایالات متحده در صورت سوء رفتار یک کشور در حال توسعه با آن، چگونه ممکن است بجنگد: جنگ نه مثل جنگ ویتنام بلکه شبیه جنگ عراق خواهد بود.

بوش در سخنرانی ۱۹۹۱ خود به این نیت آمریکا اشاره کرد: «ما در خلیج فارس پیروز خواهیم شد. با این پیروزی، جامعه جهانی به همه مستبدان و خود کامگانی که در حال حاضر یا در آینده اندیشه تجاوز را در سر می پروراند، هشدار می دهیم.»<sup>۳۶</sup>

ایالات متحده در مورد قدرت عراق نیز مبالغه نمود و آن را برهم زننده توازن [قوا در منطقه] نامید و عمداً نسبت به بحران کویت واکنشی بیش از حد شدید نشان داد تا جنگ خلیج فارس در چشم جهانیان همچون نشانه ای از عزم نوین آمریکا برای نیل به سیادت جهانی جلوه کند و دنیا به رهبری آمریکا گردن نهد... این حيله عملاً مؤثر واقع شد. همچنین، رئیس جمهور آمریکا به اروپای غربی که رفته رفته بیشتر سر ناسازگاری داشت نشان داد که برای حفظ آرامش جهان از گزند قدرتهای مخاصم منطقه ای در دوره پس از جنگ سرد، اروپا هنوز به ایالات متحده نیاز دارد.<sup>۳۷</sup> یک منظور دیگر از واکنش ایالات متحده به بحران این بود که به دو رقیب اقتصادی نیرومند آمریکا یعنی ژاپن و

تقدیمه خزانه عراق (درآمد نفت) را به جیب زده و به حسابهای بانکی خود در سراسر جهان واریز کرده است. علاوه بر این، از نظر سیاسی، فعالترین این اعراب به نهضت‌های اسلامی منطقه وابسته بودند و می دانستند که صدام حسین رهبری غیر روحانی است و به اسلام، به عنوان مرام سیاسی مناسب برای یک کشور امروزی، چندان عنایتی ندارد. دعوت ریاکارانه صدام حسین به «جهاد» و پیشنهاد (۱۲ اوت ۱۹۹۰) او مبنی بر خروج از کویت در ازای خروج اسرائیل از سرزمینهای اشغالی صرفاً نشان می داد که او برای جان در بردن از بحران تا چه اندازه به [بشتیبانی] توده های عرب نیازمند است.

در مورد خطر عراق برای اسرائیل نیز مبالغه شد. همان گونه که جنگ نشان داد، قدرت هوایی عراق به هیچ وجه با قدرت هوایی اسرائیل برابری نمی کرد، حال آنکه سلاحهای شیمیایی آن کشور، اگر نه بیشتر، لاقط به اندازه سلاحهای شیمیایی اسرائیل بود. این واقعیت که اسرائیل در حال حاضر یک قدرت اتمی است، حال آنکه عراق برای رسیدن به آن مرحله هنوز چند سال وقت لازم دارد، این نابرابری نیروها را بیش از پیش تشدید می کند. ذکر این نکته نیز حایز اهمیت است که عراق، بدون داشتن مرز مشترک با اسرائیل، در گذشته فقط به طور غیر مستقیم به جنگ با آن کشور کشیده شد. بنابر این، وقوع جنگ زمینی با اسرائیل ناممکن بود زیرا نیروهای عراق نخست می بایست از خاک سوریه، اردن و/یا عربستان سعودی عبور کنند.

تحت شرایط بعد از جنگ خلیج فارس، هیچ یک از این گزینه ها را نمی توان جدی پنداشت. صدام حسین حتی اگر طرز فکر هیتلر را هم می داشت باز فاقد وسایل لازم برای اجرای نظریات خویش بود.

صدام حسین با به مبارزه طلبیدن اسرائیل مرتکب یک اشتباه تاکتیکی شد، «قصاب بغداد» فکر می کرد شاید بتواند جای اسرائیل را به عنوان «بشتوانه استراتژیک ایالات متحده» [در منطقه] بگیرد و رهبر جهان عرب شود. بهرحال، برای ایالات متحده انتخاب میان اسرائیل و عراق کار آسانی بود. حتی پیش از حمله عراق به کویت، رسانه های گروهی ایالات متحده یک جنگ تبلیغاتی علیه صدام حسین به راه انداخته و خطر عراق برای امنیت اسرائیل را به دولت و خوانندگان خود گوشزد می کردند. کنگره نیز سرگرم تنظیم لوایحی برای تحریم داد و ستد با عراق بود، درحالی که مأمورین مخفی ایالات متحده محموله های تکنولوژی حساسی را که به طور غیرقانونی به عراق فرستاده می شد، کشف می کردند.<sup>۳۸</sup> در این اثنا، گروه متنفذ هوادار اسرائیل با موضوع به اصطلاح ضداسرائیلی رئیس جمهور ایالات متحده در مسائل گوناگون، از مسأله صلح گرفته تا کمک به اسکان یهودیان روسیه در سرزمینهای اشغالی، به مبارزه تبلیغاتی پرداخت.<sup>۳۹</sup>

بنابراین، برای دولت بوش بحران کویت در موقع مناسبی رخ داد. حتی هواداران فرضیه توطئه معتقدند که دولت آمریکا عراق را با نیرنگ به حمله به کویت واداشت. این افراد برای اثبات ادعای خود اظهارات علنی مقامات واشنگتن طی دو هفته پیش از حمله عراق به کویت و همچنین سخنان سفیر وقت ایالات متحده در بغداد (April C. Glaspie) را شاهد می آورند و خصوصاً بر ملاقات ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۰ صدام حسین با سفیر آمریکا تاکید می ورزند. به

ولی «نمایش بیروزی» در واشنگتن و نیویورک، با شعار «کاری به کار آمریکا نداشته باش» که روی پیراهن‌ها نقش بسته بود، پیام مشابهی به جهانیان فرستاد.

### ۳- کامیابیها و ناکامیهای ایالات متحده

در بخش حاضر، ترازنامه‌ای از کامیابیها و ناکامیهای ایالات متحده بعد از جنگ خلیج فارس ارائه می‌شود و موانع گوناگونی که سیاست ایالات متحده در خاور میانه برای ایجاد نظم نوین منطقه‌ای - به قراری که در طرح چهار ماده‌ای رئیس جمهور ایالات متحده پیش از جنگ خلیج فارس آمده است - با آن روبروست، تشریح می‌شود. مقتضیات تلاش ایالات متحده برای نیل به رهبری جهان نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. در وهله اول، بیروزی نظامی به بسیاری از اهداف پیش از جنگ رئیس جمهور آمریکا تحقق بخشیده است. این اهداف عبارت بودند از «آزاد سازی» کویت، برقراری حکومت استبدادی خاندان آل صباح، حفظ امنیت خاندان آل سعود و از بین بردن توانیهای نظامی (بالفعل و بالقوه) عراق برای چند سال آینده؛ نکته مهمتر اینکه برای اسرائیل مجوز به سلاح اتمی، عراق دیگر یک کشور بازدارنده نیست.<sup>۲۷</sup> همه این موفقیتها موجب شده که وضع موجود به نفع ایالات متحده حفظ گردد و آمریکا بر نفت و ساختارهای سیاسی خاور میانه تسلط بیشتری پیدا کند. بیروزی، همچنین شانس آمریکا را برای میانجیگری به منظور حل مناقشه اعراب و اسرائیل ورها شدن از محصله فلسطین افزایش داده است. لکن، این بیروزی آن گونه که ژنرال کولین پاول می‌گوید، «بیروزی تمیزی» نبوده است.<sup>۲۸</sup> زیرا احساسات ضد آمریکایی، چه در سطح عملی و چه ذهنی، یقیناً در منطقه افزایش خواهد یافت. علاوه بر این، مسأله بزرگتر یعنی امنیت منطقه هنوز لاینحل مانده است زیرا کشورهای مختلف منطقه از دید منافع ملی خود در مورد شکل و محتوای نظم نوین اختلاف نظر دارند. با این وجود، تعیین سریع شکل نهایی نظم نوین منطقه، برای نظم نوین جهانی مورد نظر آقای بوش از اهمیت فراوان برخوردار است. رئیس جمهور آمریکا در گزارش سالیانه خود به کنگره (۱۹۹۱) نظم نوین جهانی را «صلح، امنیت، آزادی و حاکمیت قانون» تعریف کرد. در واقع جنگ هنوز هیچ یک از این اهداف را در خاورمیانه، تحقق نبخشیده است. امکان مبدل شدن عراق به لبنان ثانی، حتی دشمنان صدام حسین را نیز نگران کرده است. مسأله نظام امنیتی خلیج فارس می‌تواند بر تنش موجود در روابط ایران و اعراب بیفزاید، فرمانروایان مستبد همچنان بر مسند قدرت تکیه زده‌اند و تنش میان فلسطینی‌ها و اسرائیلیها پس از جنگ خلیج فارس افزایش یافته است. علاوه بر این، هنوز در بسیاری از کشورهای به اصطلاح متعادل به آمریکا در منطقه امکان بی ثباتی سیاسی زیاد است زیرا مستبدین و حکومتی‌های موروثی مطلقه، بیشتر مشروعیتی را که برای حکومت کردن بر ملت‌هایشان داشتند، از دست داده‌اند. در این حال، فروش سخت افزار نظامی آمریکا به آنها پس از جنگ خلیج فارس بسیار افزایش یافته و وضعیت انفجار آمیز این کشورها را بیش از پیش وخیم کرده است.<sup>۲۹</sup> این اقدام دولت بوش با هدف اعلام شده او مبنی بر کاهش فروش اسلحه به منطقه منافات دارد.

در کنار مسائل فوق، مجموعه موضوعاتی قرار دارد که یا پیش از بحران وجود داشتند یا اینکه در اثر جنگ به وجود آمده‌اند. بین مسائل جدید می‌توان بر ضایعات انسانی، خسارات اقتصادی، مسائل اخلاقی، بی ثباتی سیاسی و صدمات وارده به محیط زیست انگشت گذارد. به قراری که تخمین زده شده، عراق دهها هزار نفر در جنگ تلفات داشته است. به گفته دستگاه اطلاعاتی وزارت دفاع ایالات متحده (DIA)، تلفات انسانی عراق عبارت است از حدود ۱۰۰۰۰۰ کشته و ۳۰۰/۰۰۰ مجروح. نیویورک تایمز ضمن بحث در باره این ارقام می‌نویسد: «اگر ضریب اشتباه DIA را ۵۰ درصد به حساب بیاوریم، این برآورد حاکی از آن است که تلفات انسانی و موارد فرار از خدمت [در ارتش] عراق چیزی بین حداقل ۲۷۵۰۰۰ نفر حداکثر ۷۷۵۰۰۰ نفر بوده است...»<sup>۳۰</sup> ولی تلفات متفقین چندان زیاد نیست، هر چند که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت. تلفات آمریکاییها را حدود ۴۰۰ نفر، تلفات اروپاییها را «بیش از صد نفر» و تلفات اعراب را «چند هزار نفر» تخمین زده‌اند. به این ارقام باید میلیونها نفر غیر نظامی را که در عراق و کویت جان باختند، ناتوان یا معلول شدند یا اینکه خانه و کاشانه و کار خود را از دست دادند و به صورت پناهنده در آمدند،

آلمان نشان داده شود که هنوز این ایالات متحده است که می‌تواند «در شتزار صف آرایی کند».<sup>۳۱</sup> هر دو کشور فوق اخیراً خواستار آن شده‌اند که در امر رهبری جهان نقشی مهمتر از آنچه تاکنون، پس از شکست در جنگ جهانی دوم، به آنها واگذار شده بود، ایفا کنند.<sup>۳۲</sup> تحت این شرایط، خواست دولت بوش در مورد نوسازی ناتو اعتبار بیشتری خواهد یافت.<sup>۳۳</sup> بوش از بحران کویت برای جلب حمایت از عدم کاهش بودجه دفاعی آمریکا نیز استفاده کرد. او در نقطه‌ای که چند هفته قبل از حمله عراق به کویت برای رزمندگان قدیمی جنگهای خارجی [آمریکا] ایراد نمود، از آنان خواهش کرد: «به من کمک کنید تا کنگره را متقاعد سازم که با توجه به رویدادهای اخیر تجدیدنظر کرده و بودجه دفاعی مناسبی برای ما تأمین کند.»<sup>۳۴</sup> دولت آمریکا همچنین از بحران کویت برای استقرار بخشی از نیروهای اروپایی ایالات متحده در خاورمیانه استفاده کرد.<sup>۳۵</sup> با این اقدام، نیروهای آمریکا به اتحاد شوروی [سابق] که وضع آن هنوز نامعلوم است، نزدیکتر خواهند شد.

ضمناً بحران کویت فرصتی طلایی در اختیار ایالات متحده نهاد تا کویت، عراق و صحرای عربستان را به میدان آزمایش سلاحهای جدید خود تبدیل کند؛ بسیاری از دولتهای پیشین آمریکا از دیرباز کوشیده بودند تا در منطقه پایگاههای نظامی ایجاد کنند و سعودیها را وادارند که علناً به دوستی و

● یکی از جنبه‌های سیاست ایالات متحده در خاورمیانه که ناگزیر باید به نحو چشمگیری دگرگون شود، پشتیبانی واشینگتن از برخی حکومت‌های خودکامه و محافظه کار عرب است که اقدامات مستبدانه خود را در پس سیاست‌های متمایل به آمریکای خود پنهان می‌کنند. تقریباً همه کشورهای عربی که در جنگ خلیج فارس جانب حکومت باصطلاح «آزادمنش» آمریکا را گرفتند، خودکامه و ناقص حقوق بشر بودند.

وابستگی خود به ایالات متحده اذعان نمایند. سرانجام اینکه بحران کویت به بوش کمک کرد تا موقتاً جلوی انتقادات فزاینده‌ای را که از دولت او به خاطر عدم توانایی در روبرویی با محیط متحول بین‌المللی و مسائل داخلی به عمل می‌آمد، بگیرد.<sup>۳۶</sup> جوهر این نارضایتی را خانم «فلورا لوئیس» بخوبی بیان کرده است: «دولت بوش به خاطر حالت انفعالی و فقدان بینش مناسب مورد انتقاد قرار گرفته است. در حال حاضر، شکست واقعی نه در عدم رهبری جهان بلکه در عدم ارائه مفهومی روشن از روابط نوین ما با جهان و دلیل اهمیت روابط مذکور نهفته است.»<sup>۳۷</sup>

خلاصه اینکه، بحران خلیج فارس که در اثر قمار صدام حسین بر سر کویت به وجود آمد، «فرصت مناسبی» در اختیار ایالات متحده نهاد تا رهبری خود را اعمال کند و یا به تعبیر یک تحلیلگر نقاد «سرلهای سوق الجیشی ایجاد کند، خلیج فارس را امن و [جهانیان را] مطمئن سازد که اعمال خشونت در سطح جهانی بالقوه در انحصار ایالات متحده قرار دارد.»<sup>۳۸</sup> استقرار نیروهای آمریکا در منطقه تحت عنوان عملیات «سهر صحرا» و استفاده از آنها علیه عراق در عملیات «طوفان صحرا» اصول نظریه نوین بوش را به بوته آزمایش می‌گذارد. طبق این نظریه، در نظم جهانی دوره پس از جنگ سرد، ایالات متحده بر جهان مسلط است و اروپای غربی، ژاپن و شوروی [سابق] نیز به عنوان شرکای کوچکتر آمریکا عمل خواهند کرد. «مایکل و لاهوس»، مدیر مرکز مطالعات امور خارجی وزارت خارجه ایالات متحده بی‌پرده بیان داشت که «اگر ما مستقیماً با بغداد پیش می‌رفتیم، صدام حسین را با خود می‌آوردیم و توی قفس در خیابان پنسیلوانیا به نمایش می‌گذاشتیم، دنیا عبرت می‌گرفت و ما، در عرض ده بیست سال آینده، از آزادی عمل بسیاری برخوردار می‌شدیم... در آن صورت مردم واقعاً به ما احترام می‌گذاشتند و اگر به آنها می‌گفتیم که از فلان کارشان خوشمان نمی‌آید سرچای خود می‌نشستند و ملتفت حرف ما می‌شدند.»<sup>۳۹</sup> این آرزوی آقای «ولاهوس» کاملاً برآورده نشد

## سیاسی-اقتصادی

تحریمهای سازمان ملل از داد و ستد چشمگیر خود با عراق دست کشیدند نیز میلیاردها دلار پرداخت شد.<sup>۶۰</sup> این زیانهای اقتصادی به تحولات دموکراتیک در اروپای شرقی و به اقتصاد کشورهای خاورمیانه لطمه خواهد زد و از نظر ثبات سیاسی در این منطقه از جهان عواقب دامنه داری خواهد داشت.

زیان اقتصادی عراق که زیربنای صنعتی، نظامی و مادی آن کاملاً منهدم شده به حدود ۱۵۰ میلیارد دلار بالغ می‌گردد. طبق یک گزارش سازمان ملل، «منازعه اخیر برای زیر بنای اقتصادی کشوری که تا ژانویه ۱۹۹۱ تا حد نسبتاً زیادی یک جامعه شهر نشین و مکانیزه به شمار می‌آمد، نتایج فاجعه باری به همراه داشته است. در حال حاضر، بیشتر وسایل زندگی امروزی در آنجا نابود یا نایاب شده است. عراق برای چند سال آینده به عصر ماقبل صنعت رانده شده و در عین حال دچار تمام ناتوانیهای ناشی از وابستگی به مصرف شدید سوخت و تکنولوژی در عصر ما بعد صنعت گردیده است.»

نیویورک تایمز در مقاله دیگری که، بر اساس «یک سلسله مصاحبه با تحلیلگران دولت» تدوین گردیده، می‌نویسد که نتایج تحقیقات دولت بوش با آنچه از طرف هیأت ویژه سازمان ملل گزارش شده مطابقت دارد و بنا به تخمین سیا، «هزینه بازسازی عراق از ۳۰ میلیارد دلار تجاوز می‌کند...»<sup>۶۲</sup>. در این مقاله از «بحران بهداشتی فاجعه بار» تابستان ۱۹۹۱ نیز سخن رفته و به نقل از یک گزارش دانشگاه هاروارد گفته شده که «از بین رفتن قدرت تولید برق یکی از علل عمده فاجعه بهداشتی مذکور بوده است.»<sup>۶۳</sup>

خسارات اقتصادی وارده به متفقین نیز به همان اندازه زیاد بوده است. کویت تا حد زیادی نابود شده و حدود ۷۴۰ تا ۷۵۰ چاه نفت آن آتش گرفته (تا اوت ۱۹۹۱ روی ۲۹۰ چاه نفت کویت پوشانده شده) که روزانه حداقل ۱۰۰ میلیون دلار هزینه داشته است.<sup>۶۴</sup> «در کویت احتمالاً به اندازه مصرف روزانه بنزین در ایالات متحده، نفت می‌سوزد»<sup>۶۵</sup>. خسارات وارده به اقتصاد و زیربنای مادی کویت حدود ۵۰ میلیارد دلار تخمین زده شده است. مجموع مخارج لشکر کشی آمریکا برای مالیات دهندگان آمریکایی حدود ۶۱ میلیارد دلار برآورد شده که ۵۴ میلیارد دلار آن را متحدین ثروتمند عرب، ژاپن و آلمان پرداخته‌اند. با این وجود باید توجه داشت که تمام این مبالغ به دلار آمریکا پرداخت نشده است؛ ۶ میلیارد دلار آن به صورت جنسی و مقداری از کمکهای نقدی ژاپن و آلمان نیز به ارز آن کشورها و نهایتاً در ازای صادرات آنها به ایالات متحده صورت گرفته است. ایالات متحده امیدوار است که ۷ میلیارد دلار باقیمانده را از محل رشد اقتصادی داخلی ناشی از جنگ، بازسازی کویت بعد از جنگ و فروش جنگ افزار به کشورهای عرب ثروتمند خلیج فارس تأمین کند. نهایتاً، ایالات متحده ممکن است «سود» اندکی هم از این جنگ ببرد.<sup>۶۶</sup> با این وجود، منافع و هزینه‌های جنگ به صورتی نابرابر میان گروههای

بیفزاییم. روزانه بین ۴۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر کرد جان خود را از دست می‌دادند. به نوشته نیویورک تایمز، نرخ مرگ و میر بعداً «در حد روزانه تقریباً ۵۰۰ نفر تثبیت شد.»<sup>۶۷</sup> بهر حال بیش از دو میلیون نفر از آنها به اردوگاههای پناهندگان در مرزهای ایران و ترکیه پناه بردند. نمایندگان سازمانهای امدادی بین‌المللی تخمین زدند که حدود ۵ میلیون نفر از مردم در ۳۰ کشور جهان جا به جا شدند؛ و به گفته یک مقام مسئول امور پناهندگان در وزارت خارجه آمریکا، جنگ خلیج فارس «جهانی در حال حرکت»<sup>۶۸</sup> به وجود آورد. یک گزارش سازمان ملل تعداد عراقیهای بی خانمان را ۷۲۰۰۰ نفر تخمین زد.<sup>۶۹</sup> مهمترین صدمه به محیط زیست وارد آمده است. نشت نفت به خلیج فارس که مقدار آن ۴۵۰ میلیون گالن نفت خام برآورد گردیده، بزرگترین مورد در نوع خود در تاریخ می‌باشد. این نشت که ۴۰ برابر نشت نفت از نفتکش Exxon Valdez در آلاسکا می‌باشد، در ناحیه‌ای به طول ۱۰۰ مایل و عرض ۴۰ مایل در سواحل شرقی عربستان سعودی گسترش یافت و ضخامت آن در بعضی نواحی به ۱۵ اینچ رسید. این فاجعه زیست محیطی تاکنون موجب ائتلاف جان هزاران حیوان و نابودی صنایع ماهیگیری و ماهیگیران بسیار گردیده است. پاکسازی [منطقه] مستلزم پنج تا ده سال کار شدید و پیچیده، بین یک تا پنج میلیارد دلار سرمایه گذاری هزینه و همکاری مستمر بین‌المللی است.<sup>۷۰</sup> همچنین گزارش می‌شد که بخش اعظم منطقه را دود غلیظ ناشی از اشتعال چاههای نفت فرا گرفته و به گفته ناظران محلی در جنوب ایران، بر مردم و محیط زیست «باران سیاه» می‌باریده است. دود متصاعد از چاههای مشتعل نفت «تا هیمالیا پیش رفته است.»<sup>۷۱</sup>

نیویورک تایمز ضمن تفسیر گزارشهای متناقض گروه «علوم ملی» و «دوستاناران زمین» در مورد آثار جنگ خلیج فارس بر محیط زیست نتیجه می‌گیرد که «هر دو گزارش در واقع مبین آن است که به نظر طرفداران محیط زیست، وضع [موجود] با فاجعه فاصله چندانی ندارد»<sup>۷۲</sup>. طبق یک برآورد، «عمر ۵۰۰۰۰ نفر از مردم منطقه کویت در سالهای آینده، به دلیل [استنشاق] دود، کوتاهتر خواهد شد.»<sup>۷۳</sup>

هزینه اقتصادی جنگ نیز در یک کلام سرسام آور بوده است. میلیاردها دلار که در آمریکا و جهان سوم مورد نیاز است، در صحرای عربستان و پهناور نقاط خاور میانه به هدر رفت. هزینه کل جنگ برای همه طرفها به رقمی حدود نیم تریلیون دلار بالغ می‌گردد. برای جامعه جهانی، به عنوان یک کل، چندان مهم نبود که این پول از کجا تأمین می‌شد و چه کسانی آن را از دست می‌دادند.<sup>۷۴</sup> تقاضای ایالات متحده از ژاپن، آلمان، عربستان سعودی، کویت و کشورهای دیگر برای کمک مالی هم بی ثمر و هم خفت انگیز بود.

نخستین بار بود که آمریکاها به صورت «مزدوران» ماورای بحار جلوه می‌کردند، مزدورانی که منافع غرب و ژاپن را در ازای پول حفظ می‌کردند.<sup>۷۵</sup> به ترکیه، مصر، اردن و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی که برای اجرای





جامعه تقسیم خواهد شد و اقلیتی که در انتهای فوقانی سلسله مراتب اجتماعی قرار گرفته بیشتر منافع حاصله را از آن خود خواهد ساخت، حال آنکه کسانی که در انتهای تحتانی سلسله مراتب مذکور قرار دارند، بخش اعظم هزینه‌ها را خواهند پرداخت. همچنین بیشتر فرزندان این گروه از مردم بودند که برای جنگ به صحرای عربستان اعزام شدند.<sup>۶۷</sup>

از نظر سیاسی، لطمه جنگ به بیشتر سیاستمدارانی که در آن نقشی ایفا نمودند، آشکارا ناچیز بوده است؛ همه رهبران پیش از بحران بر مسند قدرت باقی ماندند و خیابانها نیز آنطور که بعضی افراد پیش بینی می کردند، به دست توده‌های عرب نیفتاد. تغییر میزان محبوبیت رهبران و گروههای مختلف را هم با توجه به اهمیت حوادثی که روی داده می توان موقت و ناچیز پنداشت. با این وجود، اگر عمیقتر به صحنه سیاسی بنگریم، مشاهده خواهیم کرد که به همه طرفهای ذی نفع زیانهای وارد آمده است. طی چند سال آینده، صدام حسین، علی رغم موفقیت در سرکوب شورهای شیعیان و کردها، نیروی مؤثری در منطقه نخواهد بود. برای این دو گروه که متفقین آنان را ابتدا به قیام مسلحانه علیه دولت بغداد تشویق کردند و سپس به حال خود گذاشتند تا گارد ریاست جمهوری صدام حسین سرکوبشان کند، جنگ بیش از همه ویرانگر بوده است. پهانه ایالات متحده برای عدم حمایت از کردها و شیعیان عراق این بود که آمریکا مایل نیست عراق به یک لبنان ثانی تبدیل شود؛ بهر حال در واقع دولت بوش، همانند سعودیها، برخورد سرکوبگرانه صدام حسین را به دموکراتیزه شدن احتمالی عراق ترجیح داد.<sup>۶۸</sup> جهان عرب نیز به اردوگاههای متخاصم تقسیم شد:

کشورهای عرب فقیر در مقابل کشورهای ثروتمند عرب قرار گرفتند و این از نظر توزیع ثروت در کشورهای عربی و همچنین از نظر همکاری برای توسعه اقتصادی و اتحاد منطقه‌ای عواقب دامنه‌داری خواهد داشت. از نظر اهمیت خسارات ناشی از جنگ، فلسطینی‌ها، پس از کویتی‌ها و عراقیها، مقام سوم را دارند. اسرائیلی‌ها نیز متحمل خساراتی شده‌اند:

موشکهای اسکاد عراق آنان را تحقیر کرد و از این پس ارزش آنان به عنوان «پشتوانه سوق الجیشی» ایالات متحده مورد تردید قرار می‌گیرد. با این وجود، اسرائیلی‌ها از جنگی که تهدید نظامی بالقوه عراق نسبت به امنیت ایشان را از میان برد، منتفع شدند. علاوه بر این، احساسات ضد غربی و تنش میان کشورهای منطقه در دوره بعد از جنگ خلیج فارس گرچه هنوز شدید است ولی فعلاً آنرا مهار کرده‌اند. مسئله اخلاق و عدالت نیز مطرح است. صدام حسین فرمانروای خود کامه بیرحمی است که به تقدس حیات و حقوق بشر هیچ وقعی نمی‌گذارد. بیرحمیهای سربازان او در کویت و پیش از آن در ایران و عراق، اسف انگیز است و باید در همه بحثهای اخلاقی و حقوقی پیرامون بحران مورد تاکید قرار گیرد. با این وجود، متفقین نیز در انهدام عراق خشونت کمتری به خرج نداده‌اند. مقدار بمبی که فقط روی بغداد ریخته شد، به قرآن مسموح شش برابر بمبهای بوده که در جنگ جهانی دوم روی هیروشیما انداخته شده و تعداد پروازهایی که بر فراز شهرهای عراق صورت گرفته چند برابر مجموع پروازهای [هواپیماهای جنگی] متفقین در جنگ جهانی دوم بوده است. در تاریخ معاصر، در برابر هیچ کشوری - حتی آلمان نازی - علی‌رغم همه جنایات‌هایش، چنین واکنش خشن و نامتناسبی نشان داده نشده است. شورای ملی کلیساها که یکی از سخنگویان بیش از ۴۰ میلیون نفر آمریکائیتست، قطعنامه‌ای را تصویب کرد که در آن از دولت بوش به خاطر «لفظی بی پروا» و «رفتار غیر محتاطانه» انتقاد به عمل آمده و در مورد احتمال وقوع جنگ در خاورمیانه هشدار داده شده بود. کنفرانس ملی اسقفهای کاتولیک نیز اعلام کرد که دخالت نظامی ایالات متحده در خلیج فارس می‌تواند ضابطه سنتی مذهب کاتولیک یعنی «جنگ عادلانه» را نقض کند. ولی شورای فدراسیونهای یهود، درست به عکس، از سیاست جنگی جورج بوش پشتیبانی کرد.<sup>۶۹</sup> در میان مسائل مزمن [منطقه]، مایلم از مسأله فلسطین، مسأله امنیت منطقه‌ای و رقابتهای سنتی بین دولتها، فقدان دموکراسی در منطقه و توزیع بسیار نابرابر ثروت و در آمد میان کشورها و طبقات اجتماعی خاور میانه یاد کنم. بحران کویت این قبیل مسائل را به نحوی سابقه‌ای آشکار ساخت. رابطه میان بحران کویت و مسأله فلسطین و مسأله دوگانگی معیارها تا حد زیادی برای متفقین

در جریان بحران آزار دهنده بود. مسائل مرزی مهم، همچنان منشأ منازعات بین المللی و جنگهای بالقوه در منطقه می‌باشد. عامه مردم آمریکا نیز با واقعیت زندگی در کویت و عربستان سعودی آشنا شده‌اند و فهمیده‌اند که در آن کشورها به جای قانون، هوی و هوس امیر یا پادشاه حکمفرماست. به درستی می‌توان گفت که خاورمیانه تنها منطقه جهان است که حرکت جهانی دموکراتیک تغییرات محسوس در آن به وجود نیاورده است.

همچنین بسیاری از مردم جهان این نکته را دریافتند که به خلاف تصور رایج، همه اعراب چاه نفت ندارند و بیش از دو سوم ایشان در فقر کامل به سر می‌برند و فقط اقلیت بسیار کوچکی از اعراب ثروتهای افسانه‌ای اندوخته‌اند و آنها را در بانکهای غرب یا به صورت سرمایه گذاری در زمینه سهام و کاخهای مجلل حفظ کرده‌اند.

کویت بیش از ۱۲۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری خارجی دارد که تقریباً همه آن در غرب می‌باشد. به نوشته نیویورک تایمز، در فوریه سال گذشته یک شاهزاده سعودی به نام «ولید بن طلال» حدود ۵۹۰ میلیون دلار از سهام شرکت Citicorp را خریداری کرد و به این ترتیب «بزرگترین سهامدار منفرد سیتی کورپ شد.»<sup>۷۰</sup> مردی که در یکی از بزرگترین بحرانهای بانکی غرب یک میلیارد دلار از دست داد، نه یک آمریکایی، اروپایی یا زانی بلکه فرد صاحب

● ارتش عراق که «چهارمین ارتش بزرگ جهان» معرفی شده بود، در جنگ زمینی با نیروهای متولف فقط ۱۰۰ ساعت دوام آورد. عراق در صورت عدم برخورداری از پشتیبانی ایالات متحده، اتحاد شوروی، فرانسه، انگلیس، عربستان سعودی، مصر، کویت و دیگر کشورها، در جنگ با ایران نیز شکست می‌خورد.

نامی از ابوظبی بود. به نوشته ساندی تایمز، لندن ۷۷ درصد داراییهای بانک اعتبار و بازرگانی بین المللی یا به اصطلاح «بانک کوکابین»<sup>۷۱</sup> به او تعلق داشته است. در این حال، بسیاری از اعراب در یمن، مصر، سودان و دیگر کشورهای عربی قادر نیستند غذای بچه‌های خود را تأمین کنند. بنابر این جای شگفتی نیست که توده‌های عرب با وجودی که اکثراً عراق را به خاطر حمله به کویت و الحاق آن سرزنش کردند، بندرت نسبت به کویتی‌های ثروتمند علاقه نشان دادند. نابرابری میان این کشورها رو به افزایش است و نتیجتاً تنش میان آنها فزونی می‌گیرد. در حالی که کشورهای فقیر عرب کمک ناچیزی از کشورهای ثروتمند صادر کننده نفت خلیج فارس دریافت داشته‌اند (البته همراه با تحقیر بسیار)، گروههای حاکم ثروت نفت را حیف و میل کرده و طی سالهای اخیر در مقیاس و با شتابی فزاینده به بانکهای غرب سپرده‌اند یا اینکه در آنجا سرمایه گذاری کرده‌اند.

با در نظر داشتن برخی از این مسائل کهنه و نو بود که رئیس جمهور آمریکا طرح ۴ ماده‌ای خود را برای خاورمیانه بعد از جنگ تنظیم نمود و جیمز بیکر، وزیر خارجه آمریکا، رقت و آمدهای سیاسی خود به منطقه را آغاز کرد. هدف او یافتن راههایی برای ایجاد یک «نظم نوین» در خاورمیانه، به عنوان پیش درآمد الگوی جدید رهبری جهانی آمریکا، بود. بی‌جهت نیست که دولت آمریکا خصوصاً بر فیصله منازعه اعراب و اسرائیل، حل مسأله فلسطین، ایجاد یک نظام نوین امنیت منطقه‌ای و توسعه اقتصادی منطقه تاکید می‌کند. اگر قرار باشد نظم نوینی در منطقه ایجاد گردد، ناگزیر این مسائل باید حل شود. بهر حال، مسائل دموکراسی سیاسی و عدالت اقتصادی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. ایجاد ساختار جدید با استفاده از شکل و عناصر ساختار پیشین امری ناممکن است. پس ایالات متحده برای ایجاد یک نظم نوین در منطقه به چه چیز نیاز

انجامیده است.<sup>۳۲</sup> تغییر سیاست ایالات متحده دلایل متعددی دارد. به طور خلاصه، تغییرات عظیمی در توازن منطقه‌ای قدرت به سود اسرائیل صورت گرفته است. فشار افکار عمومی بین‌المللی، از هنگامی که مسأله دوگانگی معیارهای آمریکا در برخورد با اعراب و اسرائیل در حین بحران کویت بر سر زبانها افتاد، همچنان افزایش یافته است. در محیط جدید خاورمیانه بعد از جنگ خلیج فارس، ایالات متحده موضع جدید خود در میان طرفین متخاصم را، در بهترین حالت، بر مخاطره می‌یابد. همچنین دولت بوش ظاهراً معتقد است که پایان بخشیدن به منازعه [اعراب و اسرائیل] از طریق یک راه حل دوچینیت مبتنی بر اصل زمین در برابر صلح، بیشتر به سود اسرائیل خواهد بود. موشکهای اسکاد قاعدتاً باید اسرائیل را متقاعد کرده باشد که سرزمین وسیعتر به معنای محیط صلح آمیزتر نیست. در آینده، ثبات سیاسی کشورهای عرب هوادار ایالات متحده در جنگ خلیج فارس نیز تا حد زیادی به حل مسأله فلسطین بستگی دارد. اگر دولت بوش سعی کند همان روشهای قدیمی را علیه سازمان آزادیبخش فلسطین به کار گیرد، همه شرایط مساعد از بین خواهد رفت. این وسوسه وجود دارد که سازمان آزادیبخش فلسطین، به خاطر حمایت آن از عراق، نادیده گرفته شود. برخی استدلال می‌کنند که ایالات متحده باید از محبوبیت جدید ملک حسین شاه اردن بهره‌برداری کرده و از او بخواهد نمایندگی فلسطینی‌ها را به عهده گیرد. برخی دیگر از این هم بیشتر رفته و می‌گویند فلسطینی‌ها باید در یک اردن بزرگتر که شامل ساحل غربی رود اردن نیز خواهد بود، ادغام شوند. مسأله این است که هیچ‌یک از این طرحها به موفقیت نخواهد انجامید. دولت بوش اگر سازمان آزادیبخش فلسطین را که هنوز تنها نماینده ملت فلسطین است نادیده انگارد، فرصت بزرگی را از دست خواهد داد. آنچه نگارنده می‌خواهد بگوید اینست که موضوع فلسطین، باتوجه به مسئله سازمان آزادیبخش فلسطین، به همان حالت اولیه بازمی‌گردد، ولی فرصتهای نوینی پدید آمده که دستیابی به حل مسأله را بیش از گذشته امکان‌پذیر می‌سازد.

جورج بوش درباره ایجاد یک نظام امنیتی جدید در خلیج فارس نیز سخن گفته است. طرح اولیه نظام مذکور را جیمز بیکر، وزیر خارجه آمریکا، در دسامبر ۱۹۹۰ ارائه کرد و در فوریه ۱۹۹۱ آن را اصلاح نمود.<sup>۳۳</sup> مضمون طرح چنین بود: شورای همکاری خلیج فارس باید با همکاری ایران و احتمالاً عراق یک شبکه امنیتی تشکیل دهد. وزیر خارجه آمریکا گفت ایران باید نقش عمده‌ای در این ترتیب [امنیتی] ایفا کند. حجم نیروهای ایالات متحده که همچنان در منطقه باقی خواهند ماند، در مقایسه با دوره جنگ شدیداً کاهش خواهد یافت ولی تعداد آنها در مقایسه با دوره پیش از جنگ بسیار زیادتر خواهد بود. همچنین ایالات متحده تقریباً در کلیه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، از جمله کویت و عربستان سعودی، پایگاههای نظامی و انبارهای جنگ اقرار خواهد داشت. حتی برای استقرار ستاد مقدم فرماندهی مرکزی ایالات متحده در بحرین نیز طرح‌ریزی میشود.<sup>۳۴</sup> این نخستین بار است که ایالات متحده در کشورهای خلیج فارس پایگاه ایجاد می‌کند.

[موضوع] مداخله کامل ایالات متحده را نخستین بار خود جورج بوش تشریح کرد. او فاش ساخت که دولت آمریکا می‌خواهد «ترتیبات امنیتی مشترکی در منطقه ایجاد کند» که شامل «مشارکت آمریکا در تمرینات نظامی مشترک با شرکت نیروهای زمینی و هوایی» و «حضور دریایی نیرومند ایالات متحده در منطقه» خواهد بود.<sup>۳۵</sup> دولت آمریکا بعداً با همکاری متفقین ترتیبی داد که برای «حفظ» کردها از گزند بیرحمیهای صدام حسین نیروی نظامی کوچکی در ترکیه نگاه داشته شود. در طرح «امنیت مشترک» پیشنهادی آمریکا هیچ نوع پیش‌بینی برای همکاری با روسها به عمل نیامده بود. در واقع، نظام پیشنهادی مزبور می‌کوشد تا سلطه کامل ایالات متحده را بر منطقه‌ای که قبلاً حیطه نفوذ مشترک ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی بوده، تأمین کند. به نظر نگارنده، این انحصارطلبی خصلت جدید «نظم نوین» است که رئیس‌جمهور بوش می‌خواهد در منطقه ایجاد کند.

آیا این شیوه برخورد با مسأله امنیت جمعی در منطقه شیوه‌ای واقع‌بینانه است؟ یا توجه به تجربیات گذشته، پاسخ منفی است. ایران هنوز با ایالات متحده و مصر روابط سیاسی ندارد و این مانعی در راه مشارکت آن کشور در

دارد؟ بیش از هر چیز به تغییر بینش خود و پایبندی واقعی به ایجاد این نظم نوین براساس «توازن منافع». آیا ایالات متحده آمادگی اتخاذ چنین روش متهورانه‌ای را دارد؟ علی‌رغم تغییرات چشمگیری که در سیاست ایالات متحده در خاورمیانه در دوره پس از جنگ سرد صورت گرفته، پاسخ من تا حد زیادی منفی است. یک تفاوت عمده، تعهد جدید ایالات متحده به پایان بخشیدن به مناقشه اعراب و اسرائیل و حل مسأله فلسطین است. سیاست قدیمی حفظ امرا، شیوخ و پادشاهان تغییر نخواهد کرد. برقراری مجدد حکومت خانواده آل صباح و حفظ خاندان سعودی در شمار اهداف چهارگانه‌ای بود که رئیس‌جمهور بوش هنگام اعزام نیرو به منطقه اعلام نمود. ایالات متحده به عربستان سعودی و کویت برای گشودن جامعه‌های فنودالی بسته خود و برقراری دموکراسی و حاکمیت قانون فشار وارد نخواهد آورد. همان گونه که رئیس‌جمهور آمریکا ساده‌دلانه در بیانیه‌ای اعلام داشته و نیویورک‌تایمز نیز آن را گزارش کرده است، جنگ خلیج فارس برای برقراری دموکراسی در منطقه و خصوصاً کویت، صورت نگرفت. عدم علاقه ایالات متحده به تغییرات دموکراتیک در منطقه بی‌تردید نیروهای اصلاح طلب را تضعیف خواهد کرد؛ با این وجود، فشارهای محلی اقدامات مستبدانه مخالفان اصلاحات را با مشکل روبرو خواهد ساخت.

● برخی از نگرانی‌های سنتی ایالات متحده در مورد خاورمیانه از میان رفته ولی با شروع عصر جدیدی در روابط بین‌المللی، نگرانیهای تازه‌ای بوجود آمده است. چشمگیرتر از همه اینکه تهدید گروههای حاشیه‌ای و قدرتهای منطقه‌ای که احساسات خصمانه نسبت به آمریکا دارند، جای «تهدید شوروی» را گرفته است.

به مسأله توزیع ثروت نیز کماکان بی‌توجهی خواهد شد. زیرا اولاً برخی از کشورهای فقیر (يمن، سودان، اردن) جانب عراق را گرفتند و نتیجتاً بعید است که به خاطر رفتار غیردوستانه خود نسبت به کشورهای خلیج فارس پاداش دریافت کنند؛ دوم اینکه کشورهای ثروتمند مورد بحث، از جمله کویت و عربستان سعودی، تعهد کرده‌اند از بابت هزینه‌های جنگ میلیاردها دلار به ایالات متحده و دیگر متفقین بپردازند؛ سوم آنکه عربستان سعودی از همین الان مایل است برای پرداخت دیون خویش وام بگیرد و کویت برای بازسازی اقتصاد و زیربنای ویران شده خود هزینه‌های عظیمی را باید تقبل کند؛ سرانجام اینکه درآمد نفتی عربستان سعودی در آینده نزدیک، به مجرد شروع مجدد تولید نفت عراق و کویت، کاهش خواهد پذیرفت. ایالات متحده نه تنها برای تغییر اساسی وضع موجود [توزیع] ثروت در منطقه فشاری وارد نخواهد آورد بلکه برعکس خواهد کوشید سهم او [از این ثروت] بیش از همه پرداخت شود. باید توجه داشت که دولت بوش در داخل کشور با مشکلات مالی عظیمی روبروست. این نیز مسلم است که بیشتر منافع حاصل از بازسازی بعد از جنگ عاید کشورهای غرب و خصوصاً ایالات متحده خواهد شد. باقی‌مانده آن نیز نصیب بخشهای ثروتمندتر کشورهای عربی خواهد گردید و نابرابری اجتماعی موجود را تشدید خواهد کرد.

یکی از موضوعات مهمی که دولت بوش به آن علاقمند است و می‌کوشد نقشی در آن ایفا کند، حل مسأله فلسطین است. رفت و آمدهای سیاسی وزیر خارجه آمریکا موجب شده که اختلاف میان اعراب و اسرائیل در مورد مسأله صلح تا حد قابل ملاحظه‌ای کاهش یابد. گذشتهایی که از جانب کشورهای عربی صورت گرفته و موافقت «مشروطه» اسرائیل با طرح صلح بسیار بی‌سروصدای آمریکا به برگزاری یک کنفرانس صلح منطقه‌ای در اکتبر ۱۹۹۱

● این تصور که ایالات متحده ممکن است رهبری خود را در صورت لزوم از راههای نظامی به جهانیان تحمیل کند، درست و معقول می‌باشد. ولی در آن صورت، جهان به تعبیر خود رئیس جمهور آمریکا «مکانی خطرناک و بی‌ثبات» خواهد بود.

● کارتر، رئیس جمهور پیشین آمریکا، پس از انقلاب اسلامی ایران و مداخله نظامی شوروی در افغانستان، اظهار داشت که خاورمیانه در حوزه «منافع حیاتی» ایالات متحده قرار دارد. این نظریه هنوز راهنمای سیاست آن کشور در خاورمیانه است ولی عناصر متشکله منافع حیاتی آمریکا در حال تغییر است.

به نوشته نیویورک تایمز، رسته مهندسی ارتش، «کاترپیلار»، «ریتون»، «ای تی اندتی» (AT & T)، گروه «بکتل»، شرکت‌های «فلور و پارسونز»، «جنرال موتورز» و «کرایسلر» همه قراردادهای بزرگی بسته‌اند و سایر شرکت‌های بزرگ نیز به صف ایستاده‌اند.<sup>۷۷</sup>

اگر دولت کویت بخواهد سیاست‌های صنعتی و مهاجرتی جدیدی را که پس از جنگ اعلام داشته واقعاً به مورد اجرا بگذارد، تأثیر منطقه‌ای بازسازی کویت بسیار محدود خواهد بود. طبق سیاست‌های مذکور، خط مشی کویت در زمینه مهاجرت بر دو معیار محدود و انتخابی بودن استوار خواهد بود. همچنین کویت یک روش توسعه صنعتی سرمایه‌بر را به کار خواهد گرفت که در آن خیلی کمتر از روش‌های دیگر به کارگر خارجی نیاز خواهد بود. باید توجه داشت که در گذشته بزرگترین کمک کویت به کشورهای خاورمیانه، فراهم آوردن مشاغل ساده برای بیش از ۱/۵ میلیون کارگر کشورهای منطقه بود. بنابراین، سیاست جدید کویت برای نیروی کار منطقه، یعنی فلسطینی‌ها، یعنی‌ها و خصوصاً عراقیها، عواقب گسترده‌ای خواهد داشت.

چنین می‌توان نتیجه گرفت که پیروزی نظامی، در بهترین حالت، پیامدهای منفی و مضمونی برای ایالات متحده و منطقه داشته است. این پیروزی ضمن آنکه فرصت‌های تازه‌ای برای تغییر ایجاد نموده، فرصت‌های پیشین را سخت محدود ساخته است. تسهیل فرصت‌ها و تعدیل محدودیت‌ها مستلزم اتخاذ یک روش جدید است، روشی که چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی به اندازه «عملیات توفان صحرا» متهورانه باشد. در غیر این صورت، وقت و نیروی بسیاری تلف خواهد شد، بی آنکه کوچکترین نفع محسوس عاید ایالات متحده یا سایر بازیگران منطقه شود. ولی آیا ایالات متحده در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک نیز به اندازه عرصه جنگ خلیج فارس لیاقت و توانایی دارد؟ با توجه به اعتماد جدیدی که به روش‌های نظامی نشان داده می‌شود، آینده ممکن است به اندازه گذشته نوید کننده باشد.

سیاست‌گذاران آمریکا ممکن است به این نتیجه خطرناک رسیده باشند که جهان یک قطبی شده و به رهبری سلطه جویانه ایالات متحده تمایل نشان می‌دهد. جورج بوش در سخنرانی ۱۹۹۱ گزارش سالیانه خود به کنگره، با اشاره به ائتلاف تحت رهبری آمریکا علیه عراق گفت «در بین ملل جهان ایالات متحده تنها کشوری است که هم از حسن شهرت و هم از وسایل لازم برای حفظ آن برخوردار است. ما تنها ملت جهان هستیم که می‌تواند نیروهای صلح را گرد هم بیاورد!»

هر ملتی حق دارد که خواستار رهبری جهان باشد. مهم وسایلی است که برای نیل به این هدف برمی‌گزیند. آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها از طریق رقابت و رشد

نظام امنیت جمعی خواهد بود. بدون مشارکت فعال ایران در نظام مزبور، امنیت منطقه تأمین نخواهد گردید. در مورد عراق نیز که پس از ایران بزرگترین کشور منطقه خلیج فارس است، مشکل مشابهی وجود دارد. سوریه و مصر نیز نمی‌توانند نقش مهمی در امنیت خلیج فارس ایفا کنند زیرا بیش از حد از آن منطقه دورند و مداخله آنها در آنجا فاقد مشروعیت تاریخی است. با این حساب، فقط کشورهای شورای همکاری خلیج فارس می‌توانند در نظام امنیتی تحت رهبری ایالات متحده در منطقه مشارکت جویند. ولی کشورهای مذکور بیش از آن ضعیفند که شرکای مطمئنی به حساب آیند. نیرومندترین آنها، یعنی عربستان سعودی، حتی پیش از آنکه ارتش عراق در مرزهای آن مستقر شود، برای دفاع از خود ناگزیر شد از ارتش ایالات متحده کمک بخواهد. علاوه بر این، برخی از قدرتها و حتی متحدین اروپایی ایالات متحده با سلطه طلبی آمریکا در خاورمیانه به مبارزه برخوانند خاست.

اجازه دهید به جنبه اقتصادی طرح ایالات متحده برای خاورمیانه نیز نظری بیفکنیم. آیا گفته‌های جورج بوش در مورد توسعه و رونق اقتصادی در منطقه قابل تحقق است؟ پاسخ در بهترین حالت منفی است. نخست اینکه منابع مالی اندکی برای نیل به این هدف وجود دارد زیرا میلیاردها دلار در حین بحران از منطقه خارج شده است و بیشتر این پولها دیگر به آنجا باز نخواهد گشت.<sup>۷۸</sup> دوم اینکه منابع مالی موجود منطقه به طور نابرابر میان کشورهای منطقه تقسیم گردیده و نیازمندترین کشورها کمترین مقدار از این منابع را در اختیار دارند. سوم اینکه برخی از فقیرترین این کشورها از عراق حمایت کرده‌اند و نتیجتاً متفقین، از جمله میلیاردرهای عرب، از لحاظ اعطای کمک اقتصادی، نظر مساعدی نسبت به آنها ندارند. سرانجام اینکه کشورهای تروتمندی نظیر کویت و عربستان خود از نظر اقتصادی وضع وخیمی دارند. کویت باید در عرض ده سال آینده برای بازسازی اقتصادی، پاکسازی محیط زیست و خریدهای نظامی مبلغی حدود ۱۰۰ میلیارد دلار خرج کند. حال آنکه صادرات نفت آن کشور در چند سال آینده افزایش نخواهد یافت. این کشور همچنین برای بازپرداخت بخشی از هزینه‌های نظامی متفقین در حین بحران، بدهیهای سنگینی برعهده گرفته است. ضمناً کویت به تعداد قابل توجهی از کشورهای قرضه‌دهنده که به خاطر کمک آنها به کویت در حین بحران، به آنها وام بدهد. شوروی سابق، مصر، ترکیه، سوریه و بسیاری کشورهای دیگر از آن جمله‌اند. عربستان سعودی نیز از لحاظ مالی در مضیقه است. در عرض چند سال اخیر، پادشاهی سعودی ۸ تا ۱۰ میلیارد دلار کسری بوده داشته است. علاوه بر این، عربستان حدود ۴۸ میلیارد دلار از بابت هزینه عملیات نظامی به ایالات متحده کمک کرده و به تعدادی از کشورها، از جمله شوروی، مصر، ترکیه و سوریه نیز قول پرداخت میلیاردها دلار داده است. همچنین عربستان سعودی میلیاردها دلار سخت‌افزار نظامی خواهد خرید و میلیونها دلار دیگر نیز برای بازسازی پس از جنگ و پاکسازی محیط زیست خرج خواهد کرد.

بازسازی پس از جنگ، رونق اقتصادی و رفاه پایداری در منطقه ایجاد خواهد کرد. فعالیت‌های بازسازی به صورت مرحله‌ای طرح‌ریزی شده و نخستین مرحله به پاکسازی فوری و سپس ایجاد مشاغل موقت و تأمین برخی نیازهای اساسی اختصاص خواهد یافت. تنها پس از آن، بازسازی و توسعه واقعی آغاز خواهد شد. روش مرحله به مرحله امکان‌پذیرتر و واقع‌بینانه‌تر است زیرا کویت با کمبود شدید نیروی کار مواجه است؛ اما این روش، ضمناً از پیشرفت سریع اقتصادی در آینده نزدیک جلوگیری می‌کند. علاوه بر این، بیشتر قراردادهای نصیب کشورهای صنعتی خواهد شد و پیمانکاران منطقه کارهای کم منفعت‌تر و درجه دوم را به عهده خواهند گرفت. چند روز پس از آتش بس، میان اعضای غربی اتحاد علیه عراق مبارزه بر سر تصاحب بیشترین سهم در بازسازی کویت شروع شد. دولت ایالات متحده برای کمک به شرکت‌های آمریکایی در زمینه انعقاد قرارداد با کویتی‌ها و سعودیها، یک مرکز بازسازی در وزارت بازرگانی آمریکا ایجاد نمود و رسته مهندسی ارتش ایالات متحده بیشتر فعالیت‌های پاکسازی در کویت را به انحصار خود درآورد. شایع است که حدود ۷۰ درصد از تقریباً ۲۰۰ قراردادی که کویتی‌ها در سه هفته اول بعد از جنگ (به ارزش بیش از ۸۰۰ میلیون دلار) بسته‌اند، با شرکت‌های آمریکایی بوده است.

- Assault on Israel.» New York Times, March 15, 1990, P. A23; and William Safire, «Bush Versus Israel.» New York Times, March 26 1990 (op. ed.).
32. New York Times, September 23, 1990, P. A1. See also March 21, 1991, P. A16; March 23, 1991, P. A22 (editorial); and July 31, 1991. For the text of the July 25, 1990 meeting between Hussein and Glaspie, see New York Times, September 23, 1990, P. A19.
33. New York Times, December 19, 1990, P. A16.
34. New York Times, August 5, 1990, P. 12. See also February 20, 1991, P. A27.
35. New York Times, November 22, 1990, P. A20.
36. George Bush, «State of the Union 1991.» Vital Speeches of the Day, vol. LXII, no. 9 (February 15, 1991), P. 261.
37. New York Times, December 26, 1990, P. A10; May 28, 1991; and January 25, 1991, P. A11.
38. New York Times, August 20, 1990, P. A6.
39. New York Times, May 1, 1989, P. A11; March 7, 1989, P. A1; and April 28, 1989, P. A1.
40. New York Times, April 19, 1989, P. A8; June 8, 1990; and December 20, 1990, P. A14.
41. New York Times, August 21, 1990, P. A12.
42. New York Times, November 18, 1990.
43. See William G. Hyland, «Bush's Foreign Policy: Pragmatism or Indecision?» New York Times, April 26, 1989, P. A27; Michael Mandelbaum, «The Bush Foreign Policy.» Foreign Affairs, vol. 70, no. 1 (1991), P. 6.
44. Flora Lewis, «On or Off the World?» New York Times, February 20, 1990, P. A21.
45. Martin Walker, «The U.S. and the Persian Gulf Crisis.» World Policy Journal, vol. 7, no. 4, Fall 1990, P. 796.
46. Quoted in Insight, December 24, 1990-January 7, 1991, P. 14.
47. New York Times, July 28, 1991, P. 12.
48. New York Times, March 31, 1991, P. 1 (section 4).
49. Flora Lewis, «Here We Go Again Arming the Middle East.» New York Times, March 21, 1991, P. A23. See also New York Times, September 19, 1990, P. A5 and August 11, 1991, P. 9.
50. Patrick E. Tyler, «Iraq's War Toll Estimated by U.S.» in New York Times, June 5, 1991, P. A5.
51. New York Times, April 25, 1991, P. A12; April 5, 1991, P. A8; and May 1, 1991, P. A24.
52. New York Times, June 16, 1991, P. 3.
53. Anex: Report of the Secretary-General on humanitarian needs in Kuwait and Iraq in the immediate post-crisis environment by a mission to the area led by Mr. Martti Ahtisaari, Under-Secretary-General for Administration and Management, dated 20 March 1991.
54. New York Times, February 21, 1991, P. A12. See also New York Times, February 9, 1991, P. A7 and Village Voice, July 30, 1991, P. 17.
55. New York Times, April 22, 1991, P. A10.
56. New York Times, July 7, 1991, P. 4.
57. New York Times, August 14, 1991, P. A7.
58. New York Times, October 8, 1990 (editorial); December 10, 1990, P. A1; and February 22, 1991, P. A8.
59. Noam Chomsky, The New World Order, Open Magazine Pamphlet Series, 1991, P. 24.
60. New York Times, November 6, 1990, P. A14 and April 10, 1990, P. D1.
61. Anex: Report of the Secretary-General on humanitarian needs in Kuwait and Iraq, op. cit., P. 5.
62. Patrick E. Tyler, «U.S. Officials Believe Iraq Will Take Years to Rebuild.» in New York Times, June 3, 1991, PP. A1, A8.
63. See also New York Times, June 24, 1991, P. A1.
64. New York Times, July 7, 1991, P. A4.
65. New York Times, April 22, 1991, P. A10.
66. New York Times, August 16, 1991, PP. A1, A12, and D2.
67. See the Democratic Response to the 1991 State of the Union address by Senator George Mitchell Printed in Vital Speeches of the Day, vol. LXII, no. 9 (February 1991), P. 263. See also New York Times, November 26, 1990 and The Persian Gulf war, Iraq under Fire. **Datacenter**, February 1991, P. 22.
68. Flora Lewis, «Cut the Saudis Down to Size», New York Times, July 19, 1991, P. A27.
69. New York Times, October 12, 1990, P. A1 and November 16, 1990, P. A13.
70. See New York Times, February 22, 1991, P. D5.
71. «The Arab shaikh who lost a billion in the cocaine bank.» The Sunday Times, July 7, 1991, PP. 1, 20.
72. New York Times, August 2, 1991, P. A1.
73. New York Times, February 7, 1991, P. A1, 17.
74. New York Times, March 25, 1991, P. A9.
75. New York Times, March 7, 1991, P. A8.
76. New York Times, August 27, 1990, P. D1.
77. New York Times, February 28, 1991, P. A11, and February 27, 1991, P. A22.

اقتصادی، از جنگ جهانی دوم به بعد، به مقام رهبری جهان نایل آمده اند. با این وجود، برتری ایالات متحده در قدرت نظامی آن نهفته است. بنابراین، تصور اینکه ایالات متحده ممکن است رهبری خود را در صورت لزوم از راههای نظامی به جهانیان تحمیل کند، تصویری صحیح و معقول می باشد. در آن صورت، دنیا به تعبیر خود رئیس جمهور آمریکا «مکانی خطرناک و بی ثبات خواهد بود.»

(ادامه دارد)

### ○ زیرنویس ها:

1. See New York Times, November 30, 1990, P. A10; October 14, 1990, P. A10; October 9, 1990, P. A12; September 17, 1990, P. A11; and August 26, 1990, P. A15.
  2. New York Times, March 7, 1991, P. A8.
  3. New York Times, December 1, 1990.
  4. James Baker, «Why America Is in the Gulf.» Dispatch, vol. 1, no. 10 (November 5, 1990). This is a publication of U.S. Department of State.
  5. New York Times, November 14, 1990, P. A14.
  6. New York Times, March 7, 1991, P. A8.
  7. New York Times, March 7, 1991, P. A8.
  8. New York Times, February 7, 1990, P. A13.
  9. New York Times, May 13, 1989, P. A6.
  10. New York Times, July 28, 1991, P. A14 (editorial).
  11. New York Times, February 24, 1990, P. A1.
  12. Business Week, August 20, 1990; New York Times, January 4, 1989, P. A21; February 16, 1989, P. D1; and September 30, 1990, P. A1.
- ۱۳- نیویورک تایمز در سرمقاله ای نوشت که «دولت آمریکا پیش از جنگ، بین دادن اطمینان مجدد به صدام حسین و یا تحریک او مردد بود. رئیس جمهور و نزدیکان او که نابخردانه در مورد حمله عراق تردید کرده بودند، پس از وقوع آن واکنش خشم آلودی از خود نشان دادند.» نگاه کنید به روزنامه ۵ مه ۱۹۹۱.
14. Doug Bandow, «The Myth of Iraq's Oil Stranglehold.» New York Times, September 17, 1990, P. A23.
  15. New York Times, July 25, 1990, P. A8. See also July 26, 1990, P. A1; July 18, 1990, P. D1; June 28, 1990, P. D1; and June 5, 1989, P. D2.
- ۱۶- در ۱۹۸۶ وقتی قیمت های نفت اوپک شدیداً کاهش یافت، نخست جرج بوش و سپس معاون او به عربستان سعودی رفتند تا از سعودیها بخواهند که تولید اضافی نفت خود را متوقف کنند. «آقای بوش به سعودیها گفت که تولید اضافی آنان موجب کاهش قیمت نفت و نتیجتاً به مخاطره افکندن صنعت نفت آمریکا و تضعیف قدرت و امنیت اقتصادی کشور می گردد.» نگاه کنید به نیویورک تایمز ۱۸ اوت ۱۹۹۰.
17. New York Times, October 21, 1990, P. 1 (sec. 4). See also New York Times, December 15, 1988, P. A1, and May 23, 1989, P. A1.
  18. New York Times, October 25, 1990, P. A1 and December 18, 1990, P. A1.
  19. Joel Brinkley, «Israel Asks U.S. For Extra \$ 13 Billion.» New York Times, January 23, 1991, P. A7.
  20. New York Times, July 19, 1991, P. A1; July 17, 1991, P. A6; and July 21, 1991, P. E2.
  21. Harold H. Saunders, «For Israel, the Danger Is Within.» New York Times, December 7, 1990 (op. ed.).
  22. William B. Quandt, «Egypt: Now a Strategic Asset.» New York Times, August 30, 1990, P. A23.
  23. «Autocracy and Democracy in the Sand» New York Times, August 13, 1990, P. A14 (editorial).
  24. New York Times, May 21, 1991, P. A20 (editorial) See also Andrew Whitley, «The Dirty War in Kuwait.» New York Times, (op. ed.)
  25. New York Times, September 5, 1990, P. A14.
  26. New York Times, September 23, 1990, P. 1E.
  27. See also Etraim Karsh, «Myths About Hussein and Iraq.» New York Times, August 13, 1990, P. A15.
  28. David A. Korn, «Iraq's Criminal Credit Line.» New York Times, October 26, 1989, P. A27; and Michael Wines, «U.S. Aid Helped Hussein's Climb; Now, Critics Say, the Bill Is Due.» New York Times, August 13, 1990, P. A1.
  29. See Flora Lewis, «Cut the Saudis Down to Size.» New York Times, July 19, 1991, P. A27. See also New York Times March 27, 1991, P. A1; April 7, 1991, P. 1 (sec. 4); and A. M. Rosenthal, «Why the Betrayal?» New York Times, P. A19.
  30. See Newsweek, April 23, 1990, P. 45 and April 9, 1990, P. 26; Time, April 9, 1990, P. 44 and April 16, 1990, P. 30; New York Times Magazine December 8, 1989, P. D1; March 30, 1990; April 3, 1990 (editorial); April 30, 1990, P. A1; August 31, 1990, P. A1; and July 29, 1990, P. E1.
  31. New York Times, March 15, 1990, P. A22 (editorial); August 17, 1989, P. A1; February 24, 1990, P. A4; Thomas A. Dine, «Bush's